

This is a Persian translation of
Ernest Mandel,
"In defence of socialist planning"

Translated by: **Rooshan**



Ernest Mandel

مؤلف :

In defence of socialist planning

عنوان اصلی :

New Left Review I/159, September-October 1986

مأخذ اصلی :

در دفاع از برنامه ریزی سوسیالیستی

عنوان فارسی :

روشن

مترجم :

انتشارات :

چاپ اول :

www.iran-echo.com/mande آرشیو اینترنتی ارنست مندل

چاپ الکترونیکی :

نویسنده : ارنست مندل

مترجم : روشن

در دفاع از برنامه ریزی سوسیالیستی

آلک نووه در کتاب خود بنام "اقتصاد سوسیالیسم عملی" از متدهای اقتصاد مارکسیستی، بعنوان متدها -
ئی گمراه کننده یا نامربوط با وظیفه ساختمان سوسیالیسم، انتقاد بعمل آورده و هدف سیاست مارکسیستی را
- یعنی سوسیالیسم بدون تولید کالا را - بمثابه امری غیر قابل تحقق، رد می کند. پاسخ موثر به این
انتقادات، ضرورتاً "باید از همان روشی پیروی کند که مارکس در مطالعه خود از ظهور سرمایه داری بکار
برده بود. بعبارتی دیگر، این پاسخ، نه از آرمان غائی یا هدف اصولمند (Normative goal) که
باید بدان دست یافت، بلکه بابد از عناصری از جامعه ای نوین که در بطن جامعه، کهن رشد یافته اند
- یعنی از قوانین حرکت و تضادهای درونی شیوه تولید سرمایه داری و جامعه، موجود بورژوازی - آغاز کند.
از انقلاب صنعتی باینسو، گرایش تاریخی اساسی توسعه، سرمایه داری چه بوده است؟ اجتماعی شدن عینی
و فزاینده، کار. تمامی قوانین حرکت سهم و وابسته، شیوه تولید سرمایه داری: - جستار دائمی برای
تشدید و بهره وری فزاینده، کار در محل کار، جستجوی بی وقفه بازارهای جدید، فشار برای تغییرات
تکنولوژیک صرفه جویی کننده در کار (یعنی افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه)، تراکم و تمرکز سرمایه، گرایش
نزولی نرخ سود، بروز بحران های دوره ای اضافه انباشت، گرایش شتابان برای بین المللی کردن سرمایه همه
اینها بر رویهم، برایین تنهاتنجه، نهائی (One and result) می انجامد.

۱- اجتماعی شدن عینی کار

منظور از اجتماعی شدن عینی کار چیست؟ اجتماعی شدن عینی کار، در وهله نخست، بمعنای بهم
وابستگی دائم التزاید خود فرآیند کار و انتخاب و تولید کالاهائی است که مامرف می کنیم. این چنین بهم
وابستگی، در نهایت چند صد نفری از متوسط سکنه یک کشور اروپائی یا آسیائی را در سده چهاردهم شامل
می شد. امروز، بجرئت میتوان گفت که میلیونها نفر از مردم را در بر می گیرد. لیکن اجتماعی شدن عینی
کار، حاوی چیزی فراتر است، زیرا متضمن گسترش حیرت انگیز سازماندهی برنامه ریزی شده کار است. در
درون کارخانه، بمحض اینکه صنعتی شدن، گامهائی را طی می کند، نه بازار، بلکه برنامه ریزی است که
چیرگی بلامنازعی می یابد. هر چه کارخانه بزرگتر گردد، دامنه و حجم این برنامه ریزی نیز وسیع تر میشود.

با ظهور سرمایه داری انحصاری، برنامه ریزی از سطح کارخانه به سطح بنگاه گسترش می یابد. یعنی در موارد نرم بندی شده (Modal Cases) به نهادهای چندکارخانه ای گسترش پیدامی کند. با توسعه، شرکت های چندملیتی در دنیای معاصر، برنامه ریزی، بیک برنامه ریزی بین المللی و به عبارت حقوقی، باسطحی چند- بنگاهی (Multi - firm) تبدیل شده است.

نتیجه این فرآیندمادی، کاهش بنیادی در کار اختصاص یافته به بازار، در مقایسه با کار مستقیم است. "اختصاص یافته، در سرمایه داری بوده است. دلیل اصلی این کاهش در کار اختصاص یافته به بازار را نباید در مداخله و فزاینده، مردم در اقتصاد، با ظهور دولت رفاه، یادست آوردهای مبارزه، طبقاتی جستجو کرد، هر چند که هر یک از آنها، سهمی در این نتیجه، نهائی داشته اند. دلیل اصلی آن در منطق درونی خود سرمایه داری و یوبائی ویژه، انباشت و رقابت نهفته است. البته، کار مستقیم است، اختصاص یافته، میتواند با حسابداری پولی همراه باشد، نظیر اقتصادهای برنامه ریزی شده و وکرانیک در شوروی، چین و اروپای شرقی. لیکن این همراهی حسابداری پولی - بمعنای یگانه گرفتن آنها با (کار) اختصاص یافته به بازار نمی باشد. وقتی جنرال موتورز، قطعات یدگی کامیون های خود را در کارخانه آ، بدنه، آنها را در کارخانه ب تولید می کند و سوار کردن آنها در کارخانه پ انجام می گیرد، و صفحات چاپ کامپیوتر نیز، ریزتری - محاسبات هزینه های پولی را در حمل و نقل قطعات یدکی نشان می دهد، این امر بیچوجه، بمعنای " فروش " قطعات از آ به پ نیست. فروش، منضم تغییر در مالکیت است و با تجربه، متعاقب فروش در قدرت تصمیم گیری همراه است که استقلال واقعی مالکیت و منافع مالی را منعکس می نماید. بنابراین، نه بازار، بلکه هدف برنامه ریزی شده، تولید کامیون است که تعداد بدنه های راکه باید تولید شوند، تعیین می کند. کارخانه، تولیدکننده بدنه، نمیتواند " دچار ورشکستگی " شود: زیرا قطعات " بسیار زیادی " تحویل کارخانه سوارکننده، قطعات داده است.

طبیعتاً، بیک اقتصاد بازار سرمایه دارانه، هنوز مفهومی در تمامی این فرآیندهای که بطور نمونه وار به مرحله ای از کالا های واسطه ای محدود میشوند، غلبه دارد، یعنی، قبل از اینکه این کالا های واسطه ای به دست مشتری نهائی برسد (مازر جیح می دهیم که مشتری بگوئیم تا مصرف کننده، زیرا مشتری مورد ذکر، میتواند کارخانه ای دیگر باشد که ماشین آلات می خرید یا خود دولت که به خرید تسلیحات می پردازد) لیکن حرکت عملی آن، اکنون دیگر هر چه بیشتر و بیشتر در جهت مکانیسم های غیر بازار، نه فقط در حوزه تولید همچنین در حوزه پول در گردش نیز (Circulation) سیر می کند. این واقعیت اجتماعی شدن در تحت حاکمیت سرمایه، بارشداشکال سیاسی کار تخصیص یافته به غیر بازار همراه است و با آن در هم تنیده است که تضادهای کل فرآیند را با هم بیشتر انفجار آمیزی سازد.

" برنامه ریزی "

ما معمولاً " واژه " برنامه ریزی " را با کار می بریم. لیکن این مفهوم، نیاز به تعریف دقیق تری دارد. برنامه ریزی: معادل تخصیص " تمام عیار " منابع یا تخصیص " علمی " یا حتی تخصیص " انسانی بیشتر " نیست. بلکه برنامه ریزی در بیک کلام، بمعنی تخصیص " مستقیم " یا متقدم (ex ante) می باشد. می باشد. تخصیص " مستقیم " فی نفسه: متضاد تخصیص بازار است، که متاخر (ex post) می باشد. اینها، دو طریق اساسی تخصیص منابع می باشد و بطور بنیادی از همدیگر متمایز هستند حتی اگر آنها در بیک وضعیتی، در اشکال انتقالی مخاطره آمیز و دو رگه ای در هم ترکیب شده باشند، و این اشکال خود را بطور

خود بخود باز تولید نخواهند کرد، زیرا هر یک از آنها اساس "منطق درونی خاص خود را دارند و قوانین حرکت متفاوتی را ایجاد می‌کنند. هر یک از آنها، انگیزه‌های متمایزی را در بین تولیدکنندگان و سازمان دهندگان اشاعه می‌دهند و در ارزش‌های اجتماعی مختلفی خود را متجلی می‌سازند.

در سرتاسر تاریخ، هر دینوع اساس تخصیص کار، در وسیع‌ترین حد ممکن وجود داشته‌اند. از اینرو، هر دو کاملاً "عملی" بوده‌اند. هر دو در متنوع‌ترین اشکال بکار بسته شده‌اند، و نتایج مختلفی بسیار آورده‌اند. شامیتوآنید برنامه‌ریزی "استبدادی" و برنامه‌ریزی "دموکراتیکی" داشته‌باشید (آنهائی که شکل اخیر را انکار می‌کنند، هر گونه نظری برده‌کده، بانسو Bantu در دره، پیش از استعمار نیانداخته‌اند). شامیتوآنید برنامه‌ریزی "عقلانی" یا برنامه‌ریزی "غیرعقلانی" داشته‌باشید. شامیتوآنید برنامه‌ریزی مبتنی بر امور عادی، عادت، سنت‌ها، جادو، مذهب یا جهالت داشته‌باشید. برنامه‌ریزی حتی در کار آدماهائی جادو و جنبل و شعبده‌باز و جن‌گیر و هم‌نوع آدم‌بیسواد نیز حکومت می‌کند. از همه بدتر این‌که شامیتوآنید برنامه‌ریزی داشته‌باشید که توسط زئرال‌ها هدایت می‌شود، زیرا هر ارتشی مبتنی بر تخصیص پیشاپیش (apriori) منابع است. بهمین ترتیب شامیتوآنید برنامه‌ریزی داشته‌باشید که بشیوه‌ای نیمه‌عقلانی توسط تکنوکرات‌ها یا در بالاتریم سطح اطلاعات علمی، توسط کارگران و متخصصینی بی‌علاقه سازمان‌دهی شده‌است. لیکن شکل همه آنها هر چه باشد، همگی متضمن تخصیص منابع (از جمله تخصیص کار) پیشاپیش، از طریق انتخاب عمدی پاره‌ای سازمان اجتماعی است. در قطب مخالف، تخصیص منابع از طریق قوانین عینی بازار قرار دارد که بصورت بعدی (aposterio) تصمیم‌گیریهائی تجربه‌شده قبلی توسط سازمان‌های خصوصی را که بطور جداگانه یا مستقل از هم اتخاذ شده است، تعدیل یا تصحیح می‌کند.

بهمین ترتیب، اقتصادهای بازار، بمفهوم تخصیص متاخر (exposte) منابع، بطور تاریخی در متنوع‌ترین اشکال وجود داشته‌اند. اصولاً، اقتصادهای بازار می‌توانند در شکل رقابت آزاد "تمام عیار" وجود داشته‌باشند: هر چند که در عمل، چنین امری بسختی تحقق یافته‌است. میتوان اقتصادهای بازاری را پیدا کرد که به طرف سلطه، قدرتمندانحصارات چرخیده‌اند که بخش‌های وسیعی از فعال‌بت‌ها را کنترل می‌کنند و می‌توانند قیمت‌ها را برای دوره‌های طولانی تعیین کنند. بازارها می‌توانند با اشکال موثری از خودکامگی و استبداد، همزیستی داشته‌باشند. همانگونه که این بازارها در زیست‌تبداد قرن هجدهم-تزاریسم قرن ۱۹ انواع رنگارنگ حکومت‌های کودتائی نظامیان یا دیکتاتوری فاشیستی در قرن بیستم، همزیستی داشته‌اند. همچنین این بازارها ممکن است با اشکال پیشرفته‌ای از دموکراسی پارلمانی ترکیب شوند، همانگونه که در نیمه دوم این قرن چنین بوده‌اند. هر چند که این اشکال در کمتر از بیست کشور از حدود صد و پنجاه کشور دنیای سرمایه‌داری وجود داشته‌اند.

اقتصادهای بازار ممکن است با پائین آوردن مطلق زندگی، برفق‌توده‌های وسیع مردم بی‌فیزاید، همان گونه که در غرب، در دوره‌های مهمی از قرون هجده و نوزده، و در اروپای شرقی، در دوره طولانی‌ایی از قرن بیستم، اقتصاد بازاری چنین نقشی داشت، و هنوز هم، دستکم در مورد نییمی از سکنه نیمکره جنوبی، چنین نقشی دارد. همچنین، این اقتصادها ممکن است ناظر بر افزایش قابل توجهی از سطح زندگی اکثریت جمعیت گردد، همانگونه که در ۲۰ سال قبل از جنگ جهانی اول و در ربع قرن بعد از جنگ جهانی دوم بود. لیکن در تمامی این موارد متناقض، با اصل بازار است که حکومت می‌کند. یعنی تخصیص بصورت بعدی منابع، که فروش و درآمدها (بخشوان سود، در سرمایه‌داری) تعیین می‌شود.

از نظر تاریخی - اقتصادهای بازار، در دوره گذار از تولیدکالاای خرد به مراحل اولیه سرمایه داری نگاه نسبتاً " کوچک، یعنی دنیای اقتصاد آزاد (Laissez Faire)، به اوج گسترش خود رسید. از آن زمان به بعد، اصول تخصیص ناب بازار در تعارضی فزاینده با نیازهای تولیدبرنامه ریزی شده عقلانی در داخل کارخانه بزرگ و بینک بزرگ قرار گرفت. انگلس، این تضاد را بطرز زیرجسته‌ای در فرازی معسروف از آنتی دورینگ، چنین فرمول بندی می‌کند: " هر چه شیوه تولید جدید، در تمامی حوزه‌های تعیین کننده تولید و در تمامی کشورهای لحاظ اقتصادی تعیین کننده، چیرگی یافت، بهمان میزان نیز تولید فردی به پس مانده‌ای بی اهمیت تبدیل شد، و ناسازگاری تولید اجتماعی شده با غضب سرمایه دارانه، آشکارتر گردید. اکنون تضاد بین تولید اجتماعی شده و غضب سرمایه دارانه، بطور کلی خود را بصورت تعارض بین سازماندهی تولید در کارگاههای منفرد و هرچ و مرج تولید در جامعه، نمایان می‌سازد." (۱) مانیزر خود در " سرمایه داری متاخر " استدلال کرده ایم که قانون حرکت عمومی جامعه بورژوازی در کلیت خود (روبنای اجتماعی و زیربنای اجتماعی) را میتوان از این تعارض بنیادی استنتاج نمود: یعنی، تضاد بین گرایشات همزمان سرمایه داری بطرف عقلانیت جزئی و عدم عقلانیت کلی.

دو سیستم متفاوت تخصیص منابع، بطور ساختاری با دوشیوه متناقض در واقع تا حد زیادی یگانه - تطبیق محصول با نیازها، مرتبط هستند. زیرا هر جامعه، انسانی، در تحلیل نهائی، معطوف به مصرف است - چرا که بدون مصرف تولیدکنندگان (یعنی باز تولید نیروی کار آنها) نه محصولی میتواند وجود داشته باشد، نه کار و نه بقای بشری. اکنون فقط دوشیوه اساسی تطبیق محصول جاری به نیازها وجود دارد. با این نیازها، از ابتدا مسلم گرفته میشوند سازمان اجتماعی مسلط هر چه بوده باشد، بعنوان متق - (ezante) ارزیابی میشوند، و محصول برای برآوردن این نیازها سازمان داده میشود، و با اینگونه آنها را شناخته، یاد هر حال، نامطمئن باید تلقی کرد و گویا بازار، از طریق هزینه‌های " مؤثر تقاضا " بصورت متاخر (ex post) آنها را عیان خواهد ساخت.

حالت جاری

بعد از جنگ جهانی دوم، خرد سنتی بورژوازی و تقاضای مذکور در عصر اقتصادهای ضد دورهای بورژوازی (Lonter - cyclical) و سیاست‌های رفاه، تابعی از مداخله و شکل‌گیری عامه مردم تلقی می‌کرد. لیکن در دهه گذشته، واکنش سختی علیه نظرات کینز و تکنیک در دنیای سرمایه داری به وجود آمد و بازار و تولیدکالاای فی نفسه، بمثابة ارزش‌های تمدن، در شکلی لجام گسیخته احیا گردید، این تغییر، تاثیر عمیقی نیز بر روی چپ گذاشت. امروزه، تمامی پیکر اندیشه سوسیالیستی که دیرینه تر از مارکس است ولی او بدان بیانی علمی و سیستماتیک داد - که نقد تولیدکالاای و بازار فی نفسه (perse) و ابهام‌زدائی تاریخی ژرفی از یک سلسله فرضیات تئوریک بجایمانده از هابیس، لاک و اسمیت را نمایند - گی می‌کند، در معرض این خطر قرار گرفته است که بی تشخیص و تمایزی بدور انداخته شود. زیرا صرفاً " سیاستمداران یا آکادمیک‌های محافظه کار، بلکه تعداد فزاینده‌ای از سوسیالیستها، و بیشتر از همه سوسیال دموکراتهای چپ و ار کمونیستها هستند که امروزه به کشف مجدد اصول بورژوازی و جذب آن‌ها در اندیشه اجتماعی خود رسیده‌اند که فاقد هر گونه استواری علمی یا تجربی است، بلکه صرفاً " یک سلسله مقالاتی سرشار از ایمان کور و خرافه‌ارائه می‌دهند. نتیجه - منطقی - و گسترده - این تغییر عقیده، عدم اعتماد به خود

احتمال برنامه ریزی آگاهانه، پذیرش - اگر نگوئیم پرستش - بازار است که درست بر قلب آرمانی سوسیالیستی ضربه می زند. محور واقعی مباحثات جاری، نه در موضوع کوتاه مدت اینکه تا چه حدی تکیه بر مبادله، کالائی، در دوره بلافاصله بعد از انقلاب ضد سرمایه داری ضروری است، بلکه در هدف بلند مدت خود سوسیالیسم - یعنی جامعه بدون طبقه ای که ساختن آن ممکن است یک قرن طول بکشد و اینکه سوسیالیسم آیا ارزش جامعه، عمل پوشیدن را دارد و چرا باید آنرا عملی ساخت، قرار دارد. این موضوع، برای خط ممتدی از متفکرین، از یوسف و سن سیمون گرفته تا انگلس و لوکزامبورگ، اهمیت بنیادی داشت و امروز نیز برای ما، وقتی که کتاب "اقتصاد سوسیالیسم عملی" الک نووه را میخوانیم، همچنان بعنوان یک مساله مرکزی مطرح است.

این امر، مراد هرگونه تلاشی برای پاسخ دادن به الک نووه و دیگر مدافعین "سوسیالیسم بازار" در وضع دشواری قرار می دهد. آنها ما را یاد می دهد که بسیار بد اقتصادهای گذار در شوروی، اروپای شرقی و چین را مورد تحلیل و تصحیح قرار دادند و این خود یک دغدغه فکری مشروع و ضروریست. ما اعتقاد نداریم که این جوامع، بمفهوم درست کلمه، جوامعی سوسیالیستی هستند. همچنین اعتقاد نداریم که سوسیالیسم، آنگونه که مارکس تعریف می کرد، در این کشورها در معرض فشار قرار گرفته است. در هیچیک از آنها، سرکوب رادیکال پس مانده، مناسبات بازار که مطلوب یا عملی معرفی میشود، وجود ندارد. لیکن جوهر اصلی کتاب نووه، این استدلال است که "سوسیالیسم مارکسیستی" آنگونه که بطور کلاسیک تعریف میشود، در هیچ جایی در دستور روز قرار ندارد و درست از ابتدایک طرح اتوپیک بوده است. عبارتی دیگر، استدلال نووه، نه فقط به دوره گذار، بلکه مسائل اقتصادی ویژه، خود را دارد، بلکه بخود طبیعت سوسیالیسم مربوط می گردد. دلایل گزینه شده از تجربه، اتحاد شوروی، با بار سنگین عقب ماندگی تاریخی خود، ویرانی ناشی از جنگ و سود حکومت بوروکراتیک، برای وزن دادن به استدلالات کلاسیک علیه نفس برنامه ریزی سوسیالیستی بکار گرفته میشود. باید این سوال را عنوان کرد: آیا مسائل ویژه اقتصادهای نوع شوروی، بخشا "مربوط به شرایط نارس برای تعمیم سوسیالیزم کردن نمی باشد؟ برعکس، من اعتقاد دارم که میتوان نشان داد که گرایشات عینی در غالب کشورهای پیشرفته وجود دارد که دلیل بر موجودیت منابع فنی، مادی و انسانی لازم برای برنامه ریزی است، و در عین حال، این جوامع پیشرفته همچنین نشان می دهند که چه بای سنگینی را بخاطر فقدان برنامه ریزی می پر دازند. مطمئناً، هر برنامه واقع بینانه برای بر خور دبا بیکاری وسیع، فوق استثمار کارگران زن یا اقلیت های قومی یا مسائل فراوانی که در رابطه بای مسوولیتی بنگاهها و حکومت هان نسبت به محیط زیست بوجود آمده است، باید از طریق سوسیالیزم کردن واقعی و برنامه ریزی دموکراتیک، بر پایه اولویت های نوین اجتماعی قرار داده شود. مارکس خود، تئولیکالائی ("اقتصاد بازار") برای سوسیالیسم را درست بدلیل کارائی اقتصادی - یا عدم اعتقاد کوربه پرولناریا - رد نمی کرد. کاملاً "نا درست خواهد بود که پیکر عظیم سنت سوسیالیستی را که در نوشته او با وجودی رسد، درست بخاطر اینکه این پیکر تلاش، بشیوه ای گمراه کننده توسط مدافعین سانترالیزه کردن بوروکراتیک شوروی نیز مورد استناد قرار می گیرد، نادیده گرفته شود. چنین اقدامی، بهمان اندازه کهج روی خواهد بود که اصول حقوق بشر، بیپانسه توسل نیروهای ارتجاعی سرمایه داری باین اصول، نفی گردد.

تصمیماتی بسیار زیاد؟

بگذارید اکنون به پاره‌ای از اعتراضات عنوان شده از طرف الك نوه و علیه آنچیزی که خود آنرا مفهوم کلاسیک مارکسیستی می‌نامد، بازگردیم. الك نوه، باتکیه بر دانش وسیع خود از اقتصاد شوروی، استدلال می‌کند که احتمالاً "در هر زمان معینی، حدود ۱۲ میلیون کالای گوناگون در شوروی در دست تولید قرار دارد و فقط بازار میتواند وظیفه تخصیص این کالاها را بر عهده بگیرد. چرا که تعداد تصمیماتی که باید اتخاذ شود، آنچنان زیاد است که انجام آن از عهده هر نوع تشکیلاتی که تولیدکنندگان، خارج است. (۱) ما با این استدلال چه باید کنیم؟ بگذارید قبل از هر چیزی، بیک اسهام موجود در ایران - استدلال را روشن نمائیم. رقم ذکر شده از طرف نوه، شامل ارقام عظیمی از کالاهای واسطه، قطعات یدکی و انواع تجهیزات تخصصی نیز می‌گردد، به یک شهر وند معمولی نه بآن‌ها مواجه میشوید و نه آنها را مصرف می‌کند. این رقم همچنین، شامل انواع بسیار مختلف کالای مصرفی واحدی می‌گردد. در جوامع غربی، این پاره‌نوع مختلف از ماده پاک‌کننده گرفته تا انواع نان و غیره را در بر می‌گیرد. مردم معمولی، بطور متعارف، بیک یا دو نوع از این انواع مختلف از بیک جنس را مصرف می‌کنند و همه آنها را آگاهی برای این نکته - برای ترسیم یک حدود و ثغوری برای دشواری ای که نوه عنوان می‌کند، حائز اهمیت است. زیرا گفتنی این که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بازار، میلیونها کالا را "تخصیص" می‌دهد. چه کالاهای مصرفی و چه کالاهای تولیدی - فاقد یک مبنای واقعی است. در بدترین حالت ممکن، مصرف‌کننده، خصوصی شاید چند هزار کالای مختلف در تمامی طول عمر خود خریداری کند (حتی این نیز در مورد بسیاری از آنها بیک ارزیابی اغراق آمیزی است). آنها وقت لازم برای مصرف "میل بون‌ها" کالای مختلف یا امکان پاسخ گوئی به "علائم بازار" در "انتخاب" آن "میلیونها" کالا را ندارند. این تصور - که بسیار مورد علاقه اقتصاددانان لیبرال است و استالین نیز در زمان خود بدان شیفته بود - که "نیازهای نامحدودی برای مصرف" وجود دارد و بر آوردن این نیازها، مستلزم "ارقام نامحدودی از کالاهاست". فقط بیک تصور احمقانه‌ای است. شانس میتوانید ارقام نامحدودی از کالاها را در یک زمان محدود، مصرف کنید، و متأسفانه عمر مادر این زمین خاکی کاملاً محدود است! حتی اگر کالاهای تولیدی را در نظر بگیریم (از جمله، محصولات واسطه‌ای) باز تغییر اساسی در وضعیت بوجود نمی‌آید. بخش عظیمی از کالاهای واسطه‌ای، همانگونه که اشاره کردیم، اساساً از طریق بازار تخصیص داده نمی‌شود. آنها از طریق سفارش - خته میشوند. این بحد کافی بدیهی است. اما این امر - که غالباً کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد - امروزه در مورد بسیاری از ماشین‌های بزرگتر نیز صدق می‌کند. شما برای خرید توربین‌های سدهید و الکتریک، به سوپرمارکت مراجعه نمی‌کنید، بلکه شما آنها را با دقت زیاد و توضیح جزئیات، سفارش می‌دهید. حتی اگر این سفارش از طریق پیشنهاد و مناقصه دولتی انجام گیرد، این بهیچوجه همانند "تخصیص بازار" نیست. پیشنهادها، مختلف، به محصولات مختلفی که ساخته شده است، نمی‌انجامد که شما بتوانید بین آنها انتخاب کنید. بلکه آنها فقط به "یک" محصولی که عملاً "تولید می‌شود و بطور اتوماتیک" مورد مصرف قرار می‌گیرد، منتهی می‌شود. همین فرایند میتواند بدون هرگونه مداخله مکانیسم بازار، آشکارا دنبال شود. بجای عرضه‌های رقیب، شما

۱- آلك نوه، "اقتصاد سوسیالیسم عملی"، لندن، ۱۹۸۳، ص ۲۳. در این نوشته، من بیشتر بر روی انتقاد اصلی نوه از مفهوم مارکسیستی سوسیالیسم متمرکز خواهم شد تا اختلاف نظرات و با تئوری عام اقتصاد مارکسیستی. من به مطلب اخیر، در کتاب آتی خود "میراث تئوریک مارکس" - تذکار موردی برای سوسیالیسم در آخر قرن بیستم" لندن، چاپ ورسو، ۱۹۸۷، پرداخت خواهم کرد.

میتوانید هزینه‌های تولید مختلف را در واحدهای تولیدی مختلف محاسبه کرده و از آن‌ها ترین عرضه‌کننده را، به شرط رعایت تمامی جوانب تکنیکی و کیفیت، انتخاب نمایید.

باین ترتیب ما بیک نتیجه‌گیری نسبتاً "حیرت‌انگیزی می‌رسیم: همین امروز، در بسیاری از کشور-های پیشرفته سرمایه‌داری، بخش عظیمی از هم‌کالاهای مصرفی و هم‌کالاهای تولیدی، به‌هیچ‌وجه در پاسخ به "علائم بازار" که نه فقط ماهه بلکه سال‌بسال دچار تغییرات شدید می‌گردد، تولید نمی‌شود. بخش غالب تولید جاری بالگوهای مصرفی تثبیت شده و تکنیک‌های تولیدی از پیش معین تطابق دارد، که اگر نه کاملاً، دستکم بخش وسیع آن، از بازار مستقل می‌باشد. این وضع چگونه بوجود آمده است؟ آن امر دقیقاً نتیجه اجتماعی شدن عینی فزاینده کار است.

چرا مساله تخصیص منابع لازم برای آن محصولات که بخش عمده آن از پیش معلوم است، نمیتواند توسط تجمع تولیدکنندگان، که با کمک کامپیوترهای مدرن مسلماً "توانائی بررسی" میلیون‌ها سهام" نو و راه‌دارند، حل شود و این همه برای او دل‌سردکننده است؟ البته درست است که عادات مصرفی، ثابت و لایتنبر نیست. تغییرات بلندمدت و تکنولوژی میتواند ترکیب محصولی مسلط کالاهای مصرفی و نیز شیوه‌های تولید آنها را بطرز بنیادی دگرگون سازد. یک قرق‌پیش، کالسه‌های اسب‌کش و تمامی تجهیز-ات مربوط به آنها، اجناس منطبق با استانداردها تولید بودند. امروزه، اتومبیل با تمام ملزوماتش (کاز و تیل، ساخت شاهرها، قطعات یدکی و غیره) جایگزین آنها شده است. یک صد سال پیش، بسختی ممکن بود که سیمان، فولاد یا شیشه در ساختن خانه مورد استفاده قرار گیرد و آلومینیوم، به‌هیچ‌وجه مصرفی در سا-ختمان نداشت. امروزه، چوب و آجر در ساختمان بسیار از مردم، نقش اندکی دارند.

لیکن تغییراتی از این نوع و با دامنه‌ای وسیع، فقط در بلندمدت رخ می‌دهد. بعلاوه، تکان اولیه بطرف آنها، هرگز نه از بازار شروع میشود و نه از مصرف، بلکه از طرف یک مخترع یا مکتور و واحد تولید-کننده مرتبط با او آغاز می‌گردد. هرگز چنین نبوده که دهها هزار مصرف‌کننده، ناامید در خیابانها دویده و دستهای خود بر کوفته و فریاد زنند که "هنری فور د عزیز، برای ما ماشین بده! دوستان عزیز" اپل کورپوریشن، لطفاً "برای ما کامپیوترهای شخصی عرضه کنید!" تجارت پیشگانی بودند (البته، تجارت پیشگانی نوآور) مارکس، ضرورت ابداع و تغییر مداوم تکنولوژیک را که زائیده مبارزه، رقابتی در درون سرمایه‌داران و مبارزه طبقاتی بین کار و سرمایه است، یک قرن پیش از شومپتر خاطر نشان ساخته است (که محصولات تازه‌ای برای مصرف بر راه می‌انداختند تا تقاضای لازم برای فروش هر چه بیشتری برای کالاهای خود را بوجود آورند).

۲- کمپانی و فراوانی

مساله پیچیدگی محض تخصیص در یک اقتصاد صنعتی پیشرفته از دیدگاه نووه، تا حد زیادی یک توهم است. کسی انکار نمی‌کند که برنامه‌ریزی سوسیالیستی دموکراتیک، با دشواریهای عملی خاص خود مواجه خواهد بود که پاره‌ای از آنها کاملاً "قابل پیش بینی بوده و پاره‌ای دیگر کمتر در لحظه بنظر می‌آید. ولی دلیلی وجود ندارد که این دشواریها را بمفهوم تکنیکی کلمه که نوه فرض می‌کند، غیر قابل غلبه در نظر بگیریم. انتقاد نووه از مفهوم مارکسیستی سوسیالیسم، در متدهائی که مارکسیسم برای ساختمان یک جامعه، بی‌طبقه پیشنهاد می‌کند، خلاصه نمی‌شود، بلکه این انتقاد به تعریف خود هدف نیز گسترش می‌یابد زیرا فرض فراوانی که ایده، کمونیسم مارکس بر آن مبتنی است - نووه چنین فرضی را رد می‌نماید - از نظری

يك اتوبی اصلاح ناپذیری است • اودرباره • این موضوع، چنین می گوید: " بگذارید فراوانی را بمشابه
 نكازی برآوردن نیازها در نقطه صفر قیمت تعریف کنیم که هیچ فرد معقولی را ناخرسند باقی نمی گذارد
 یا دیگر در جستجوی چیزی بیشتر بر نمی آید (یا دستکم در جستجوی چیز دیگر قابل باز تولید بر نمی آید) •
 این مفهوم در دیدگاه مارکس از سوسیالیسم یا کمونیسم، نقش بسیار حساسی دارد • فراوانی، ستیز بر
 سر تخصیص منابع را از بین می برد، زیرا بنا به تعریف، برای همه با اندازه کافی وجود دارد و بنا بر این،
 انتخاب هائی که هم دیگر رانفی می کنند، رخ نمی دهد ••• پس در آن هنگام، دلیلی برای افراد یا گروههای
 مختلف برای رقابت و تملك استفاده، خود، آنچه چیزی را که آزادانه در دسترس همگان است، به وجود نمی آید •
 بگذارید مثالی از عرضه آب در شهرهای اسکاتلند بزنیم • بدیهی است که عرضه آب، مجانی تمام نمی شود •
 برای ساختن مخزن های آب، لوله ها، تصفیه و تعمیر و نگهداری و غیره، باید کار صرف شود • معیذاً آب
 فراوان است • لازم نیست که مصرف آب را " با جیره بندی کردن قیمت " تنظیم کنیم، زیرا آب بمیزان
 کافی و برای هر نوع استفاده ای وجود دارد • آب، بمفهوم واقعی کلمه، " وارد بازار " نمی شود یا تهیه آن
 تابع هیچ نوع " قانون ارزش " یا معیار سودآوری نمی گردد • بر سر آب، ستیزی بر نمی خیزد ••• اگر سایر
 کالاها نیز به همان آسانی و آزادانه در دسترس بودن آب در اسکاتلند در اختیار قرار می گرفت، ناگاه، طرز
 تلقی های تازه ای در انسان رشد مینمود • میل دستیابی و تملك اشیاء مادی رخت بر می بست • حقوق
 مالکیت و جنایات مرتبط با آن نیز از صفحه روزگار محومی گردید " (۱) •

سفسطه • نووه

در این فراز کلیدی يك سلسله سفسطه وجود دارد • نووه بمای گوید که " فراوانی، بمعنی فقدان
 تضاد بر سر تخصیص منابع است • اما اوبعداً "، " تخصیص منابع " را بواشکی به نیازهای مصرفی تنزل
 می دهد • زیرا، البته آب در صورت بره انداختن ۵۰ نیروگاه برق در اسکاتلند، " بوفور " وجود نخواهد
 داشت • بعبارت دیگر، نووه، آرام و آهسته چنین فرضی می کند که آنچه چیزی که فراوان است، بانیازهای
مصرفی جاری محل تعیین میشود، و فقط توسط آنها تعیین میشود، و بقیه چیزها مساوی باقی میمانند •
 به تعبیری دیگر، او، عادات مصرفی موجود (والگوهای تولیدی را) مسلم و دائمی (تلقی می کند • اما او این
 پیش فرض خود را صراحت نمی دهد • صراحت دادن به پیش فرض، بر ادعای اولیه او که فراوانی غیر ممکن است
 و سوسیالیسم مارکس غیر قابل عملی است، ضربه سنگینی وارد می سازد •

در استدلال او، تناقض دیگری وجود دارد • از یک سو، الك نووه خاطر نشان می سازد که برای نگهداشتن
 آب در حد وفور " برای سکنه اسکاتلند، باید برای لوله ها، مخازن و حفاظت از آنها و غیره کار مصرف شود •
 اکنون کار " بالنسبه کمیاب " است • همان کاری که برای لوله های آب یا مخازن سرمایه گذاری شده است،
 میتواند در عده ای دیگر از شق های جایگزین، نظیر زمین های مسابقه گلف، نیروگاه های برق یا حتی موشک،
 بمصرف برسد • با این همه، بطرزی وهم آمیز و برغم اجتناب ناپذیری عمومی " ستیز بر سر تخصیص منابع،
 آب " بطور مجانی " در اسکاتلند توزیع میشود و ظاهراً " هیچگونه ستیزی بر سر تخصیص کار در این رابطه
 بر نمی خیزد • از این رو، رابطه ای که نووه، همراه تعداد بیشماری از اقتصاددانان - صرف نظر از جامعه شناسان
 و فلاسفه ضد بشر - یعنی کمیابی عمومی و الگوهای رفتاری انسانی ویژه مسلم در نظر می گیرد، بِلحاظ
 تجربی، دستکم، اثبات نشده است • زیرا خود مثال نشان می دهد که برای مردم، رفتار بشیوه ای غیر

۱- اقتصاد سوسیالیسم عملی صفحات ۱۵ و ۱۶ •

تملك طلبانه نسبت به کالاهای خاص و در مقتضیاتی خاص، بشرط انجام پاره‌ای از شرایط، کاملاً امکان پذیر است. این شرایط کدامند؟ چرا "جیره‌بندی از طریق قیمت" در مورد مصرف آب توسط شهروندان اسکاتلندی غیر لازم است؟ با کمال تعجب، آلك نووه، دلیل اقتصادی بسیار بدیهی را ذکر نمی‌کند، هرچند که در مورد این دلیل اقتصادی، اقتصاددانان مارکسیست و لیبرال، مشکلی در توافق با هم ندارند. و همچنین دلیل بلافاصله اثبات می‌کند که چرا آن شامل تکثیر بالقوه نیروگاه‌های برق در منطقه نمی‌گردد. دلیل آن اینست که قابلیت کشش حاشیه‌ای در تقاضای آب، برای متوسط مصرف کننده خصوصی، به نقطه صفر رسیده است و یاحتی منفی شده است. شاید بخاطر عرضه رایگان آب، بلك "اتلاف" کوچکی بوجود آید. لیکن این اتلاف، کم‌تر از "هزینه قیمت‌گذاری" این کالای خاص است (نظیر نصب دستگاه سنجش متر مکعب آب، استخدام کارکنان کنترل، ارسال قبضه و غیره). در این شرایط است که برای قیمت‌گذاری آب هزینه‌ای پرداخت نمیشود. تقاضای ثابت و قابل پیش‌بینی (که گرایش نزولی است)، اصل کلیدی تجربی و فعّالی است. مابقی چیزها از آن ناشی می‌گردد.

اگر در بین تمامی منابع بازمانده کمیاب، و فوراً قابل فهم است، چرا این امر شامل دیگر کالاهای خدماتی که وضعیت مشابهی دارند، نگردد؟ آیا واقعاً "آب اسکاتلند تنها کالای است که در آن قابلیت کشش (در تقاضا) به نقطه صفر یا منفی می‌رسد؟ در اینجا است که دیدگاه مارکس از سوسیالیسم یا کمونیسم "به مضمون خود بازمی‌گردد، زیرا با افزایش ثروت اجتماعی، رشد نیروهای مولده و ظهور نهادهای مابعد سرمایه‌داری، تعداد کالاهای خدماتی که با چنین عدم انعطافی در تقاضا مشخص می‌گردند، و بدین ترتیب امکان توزیع رایگان آنها وجود دارد، می‌تواند بندریج افزایش یابد. باید گفت، هنگامی که ۶۰ تا ۷۵ درصد تمامی کالاهای مصرفی و خدمات بدینگونه تخصیص داده شود، این افزایش انباشتی-تمامی "شرایط انسانی" را بطرز چشمگیری دگرگون خواهد ساخت.

بلك اصل کوچولوی دیگری بطور تصادفی بداخل نتیجه‌گیری نووه آرام لیززورده است. بنظر می‌رسد که در آنجا او چنین القاء می‌کند که "حقوق مالکیت" بطرز انکارناپذیری از "کمیابی" ناشی می‌گردد. اما البته، برای اینکه کمیابی بتواند چنین حقوقی را ایجاد کند، نهادهای اجتماعی ویژه برای ممکن ساختن، تسهیل، حفظ و دفاع از غصب خصوصی ابزار تولید و قطع کردن دست توده، تولیدکننده‌گان از دسترسی به آنها، و نیز زیربنائی طبیعی برای معیشت آنان (زمین، آب، هوا) باید وجود آورده شود. این نهادهای نو به خود با طبقات اجتماعی ویژه‌ای مرتبط خواهند بود که از منافع ویژه خود در برابر دیگر طبقات اجتماعی که از منافع دیگری دفاع می‌کنند، دفاع خواهند کرد. در هکده سنتی بانثو، "کمیابی" مسلماً "بلك امر کاملاً" واقعی بود. با اینهمه، در طول هزاران سال، موجب "حقوق مالکیت" بر زمین نگردد. بنابراین، اگر امروز مردم اسکاتلند (یا بریتانیا یا اروپا یا فدراسیون جهانی سوسیالیستی) بشیوه‌ای دمکراتیک تصمیم بگیرند که به سرمایه‌گذاران بالقوه در انرژی هیدروالکتریک، حقوق مالکیت تفویض نکنند، هیچ قانون اقتصادی نمیتواند مالکیت عمومی بر آب را صرفاً "بدلیل کمیابی، بطرز اسرارآمیز به مالکیت خصوصی تبدیل کند". آنها ممکن است آنگاه بخاطر ترجیح خود به مقادیر زیادی از آب تمیز و قیمت‌گذاری شده برای مصرف کننده، مجبوره "پرداخت قیمت، گران به‌تر انرژی (یعنی هزینه بیشتر مواد و مصالح موجود و منابع انسانی برای حصول انرژی) شوند. لیکن این بعنوان مصرف‌کننده و شهروند، انتخاب وحق آنان خواهد بود. بنا به همان دلایل، استنتاج "تملك طلبی موروثی انسانی" از کمیابی، امر نادرستی نخواهد بود. چیزی با ستملك طلبی کلی وجود ندارد. گرایشات به تملك طلبی، گرایشاتی

ویژه هستند. وبه همین جهت ارتباط چندانی با کمیابی کالاها بطور کلی یا حتی کمیابی کالاها بخصیص ندارند. بیشتر باشدت نسبی نیازهای ویژه مربوط می باشد. رولزرویس، ماشین قشنگی است و در عین حال، اتوموبیل بسیار کمیابی است. بسیاری از ارانندگان اتوموبیل (و مسلماً " بسیاری از دوستداران اتوموبیل) علاقه خواهند داشت که یک رولزرویس داشته باشند. لیکن اکثریت غالب مردم، خود را در جنون و انفسائی برای بدست آوردن یک رولزرویس، درگیر نخواهند ساخت، و برای بدست آوردن این " رولزرویس کمیاب " به هر بهائی، روی هر پنی خود حساب نخواهند کرد. تا صرفه جوئی کنند. همچنین، اکثریت غالب مردم، احساس شدید تملک طلبی نسبت به لیموزین ندارند. این مردم با دانستن اینکه هرگز آنرا بدست نخواهند آوردند، دچار وضع خراب عصبی نخواهند شد. از اینرو، " احساس تملک طلبی " میتواند مدت ها پیش از آنکه " کمیابی بطور کلی " از بین برود - زوال یابد - همانگونه که چنین احساس تملک طلبی " نسبت به آب، در بین مردم اسکاتلند زوال یافته است. کافی است که نیازهائی که بشدت احساس میشوند، برآورده شوند، یا در این حوزه های یک حالت اشباع مصرف بوجود آید. مارکس دیدگاه خود از سوسیالیسم را بر پایه " این فرض اساسی بنیاد نهاد. این فرض کاملاً " واقع بینانه و قابل فهم است.

۳- سلسله مراتب نیازها

در پاسخ به انتقاد نوه از میراث مارکس، ما مفهوم " شدت نسبی نیازها " را عنوان کردیم. این مفهوم، برای بحث مادر باره، برنامه ریزی سوسیالیستی، عوارض مهم متعددی دارد، و ما بازمی گردیم بر سربحث خود. امروزه در غرب، شدت متغیر نیازها، خود را در رفتار مصرفی متفاوت نسبت به کالاها و خدمات " قیمت دار " (همچنین کالاها و خدمات " غیر قیمت دار ") ظاهر می سازد. لیکن این شدت متغیر نیازها را نمیتوان بطور غیر مستقیم با پول سنجید، بلکه میتوان آنها را بطور تجربی، بعنوان مثال، با مطالعه، تغییرات در الگوهای مصرف فیزیکی، هنگامی که درآمد ها بطورزی ناگهانی کاهش می یابند، (همانگونه که در مورد تعداد زیادی از مردم در طی بحران جاری بوده است) مشخص کرد. پاره ای از جنبه های وسیع، در این صورت، وضوح و برجستگی خواهند یافت. زیرا برخی از هزینه ها، قبل از هزینه های دیگر قطع خواهد شد. تنوع پاره ای از کالاها در هر ردیف عمده ای از مصرف، کاهش پیدا خواهد کرد: در حالی که تنوع دیگر کالاها افزایش خواهد یافت (گوشت خوک بیشتر و بیفتک گاو کمتر مصرف خواهد شد). هزینه های مربوط به بهداشت، با سختگیری بیشتری نسبت به هزینه های کاغذتوال و امثال آن انجام خواهد گرفت. اینها ترجیحات تصادفی نیستند. یکی از مهم ترین پیشرفت های که سرمایه در حوزه شناخت بوجود آورد - این پیشرفت در حوزه شناخت بمفهومی جزء مکللی از سرمایه است - اینست که دلیل افزایش سطح زندگی، ابتدا در بین طبقات میانی و سپس در بین لایه های وسیع تری از جمعیت، اکنون، داده های تجربی و آماری زیاده درم - مورد الگوهای مصرف بوجود آمده است که در عده زیادی از کشورها، شباهت های بسیار زیادی با هم دارند. این نشان دهند منظم عینی اولویت ها در بین مدها میلیون نفر از مردم در طول چندین دهه است. هرگونه بررسی مستقلاسه درباره، نیازهای انسانی، باید با تکیه بر این واقعیت آغاز کند.

نتایج بدست آمده از اینگونه بررسی، الگوئی است که انگلس، آمارگر پروسی، صد و پنجاه سال پیش خاطر نشان ساخته است. بحض اینکه با رشد اقتصادی - نیازها متنوع می گردند. یک سلسله مراتب معینی را میتوان در بین آنها تمیز داد. نیازهای اساسی، و نیازهای فرعی وجود دارند. همچنین، نیازهای لوکس یا حاشیه ای نیز وجود دارند. اگر بخواهیم در شکلی کلی و ناپرورده سخن گفته باشیم - ما حاضریم این شکل بیان

خام خود را از طریق داده‌ها تجربی، و نه کشف و شهود متافیزیکی، تصحیح نمائیم. باید نیازه‌های زیر را در ردیف نیازهای اساسی قرار دهیم: اغذیه اساسی و آشامیدنی‌ها، لباس، مسکن و راحتی‌های معین مرتبط با آن (حرارت، برق، آب، لوله‌کشی، بهداشت محیط، وسایل خانگی)، آموزش، تأمین بهداشت، وسایل حمل و نقل تضمین شده به محل کار و برعکس، و حداقل فراغت و سرگرمی لازم برای بازسازی نیروی کار در سطح معین از گام و سرعت کار. این‌ها نیازهای هستند که از نظر مارکس، اگر متوسط یک دستمزدها بگیرد و بخواهد در سطح معینی از تلاش، برای کار خود ادامه دهد، بیاید برآورده شود. این نیازها را میتوان بیک حداقل فیزیکی و یک مکمل تاریخی اخلاقی تقسیم‌بندی فرعی کرد، و اینها بسته به زمان یا مکان، تغییر می‌کنند. نوسانات آنها فقط به تغییرات عمده در متوسط بهره‌وری کار، بستگی ندارد. بلکه آنها همچنین جزئی از عملکرد تغییرات بزرگ در توازن نیروهای تاریخی در بین طبقات اجتماعی متخاصمی باشد. لیکن آنها در هر لحظه‌ای معین، در هر کشوری معین، داده‌هایی عینی هستند. که در عین حال با وضوح تمام، در آکا-هی بخش وسیعی از مردم حضور دارند. آنها را نمیتوان بدون آشنگی‌های خشن دریافت اجتماعی و اقتصادی، بطور خودکامه‌ای (از جمله باره اندازه‌ی "نیروهای بازار")، تغییر داد. در ردیف دوم کالاها و خدمات، ما باید بسیاری از غذاها، آشامیدنی‌ها، لباس‌ها و وسایل خانگی گران (با استثنا، کالاها یا فانتزی)، کالاها و خدمات "فرهنگی" و "تفریحی" عالی، اتوموبیل‌های خصوصی (تمایز و وسایل حمل و نقل عمومی) را قرار دهیم. بقیه کالاها و خدمات، در ردیف هزینه‌های لوکس قرار می‌گیرد. البته، ترسیم یک مرز دقیق بین این سه مقاله از نیازها، کار دشواری است. حدود و شغور مقوله نخست را آن ترازی بقیه میتوان روشن ساخت. گذار تدریجی نیازها (و کالاها و خدمات برآورده، این نیازها) از مقوله دوم به مقوله اول، تابعی است از شداقتصادی و پیشرفت اجتماعی (بویژه تابعی است از نتایج مبارزه، طبقاتی پرولتاریا) تعطیلات با حقوق برای همه، دست‌آورد جدید طبقه کارگر است، که از موج بزرگ اشتغال کارخانه‌ها در ۳۷-۱۹۳۶ و راه پیمائی‌های بعدی آن در دنیای صنعتی، بی‌عده آغاز گردیده است. تمایز بین مقوله دوم و سوم، بیشتر موضوع اولویت‌های اجتماعی فرهنگی است تا پدیده، قابل مشاهده توده‌ای.

لیکن، اگر چه همه، این نکات، شایسته تأکید است، الگوی عامی که نمایان می‌شود، کاملاً واضح است. سلسله مراتب نیازهای انسانی، بطور آشکاری، هم‌پایه، فیزیولوژیک دارد هم‌پایه، اجتماعی تاریخی. این سلسله مراتب نیازها، نه چیزی دلخواهی است و نه ذهنی. میتوان در تمامی ماده‌ها، در متنوع‌ترین شرایط با آنها برخورد کرد. اگر چه بشیوه‌ای نامنتطبق با زمان، زیرا مجموعه، تکامل رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی، بطوری نامتوازن انجام می‌گیرد. این سلسله مراتب نیازها، بهیچوجه محصول یک چیز دیگته شده، چه از طرف نیروهای بازار، چه از طرف بوروکراسی‌های استبدادی، یا کارشناسان روشنگر نمی‌باشد. بلکه خود را در خور رفتار مصرفی خودجوش یا نیمه خودجوش ظاهر می‌سازد. تنها "استبداد" درگیر در این ماجرا، "استبداد" اکثریت وسیع است. "اقلیت‌های گریز از مرکز" - که غالباً "از نظر ارقام مطلق، معدود نیستند- مناسب الگوی عام نخواهند بود: مخالفین مصرف‌الکل علیه مصرف‌کنندگان مشروبات الکلی، سیگاری‌ها در تمایز با غیر سیگاری‌ها، گیاهخواران در مقابل با گوشتخواران، دسته‌هایی از مردم که به تلویزیون نگاه نمی‌کنند یا نمیتوانند یا نمی‌خواهند که کتاب و روزنامه بخوانند، کسانی که اصولاً "سرشان همیشه برای رفتن به دکتر یا بیمارستان دردمی‌کند با اینهمه، با توجه باینکه، عده وسیعی از مردم مورد نظر است - صدها میلیون - قانون میانگین‌ها، گرایش به متوازن کردن این انتظارات و حفظ یک الگوی پدیدار شونده در یک فاصله زمانی و مکانی دارد و گواهی یک سلسله مراتب معین در نیازها در بین اکثریت غالب

مصرف کنندگان می باشد. این سلسله مراتب، جنبه مهم دیگری نیز دارد. نه فقط قابلیت انعطاف در تقاضا، با هر مرحله، متوالی از شدت اقتصادی، گرایش به مصرف، و گرایش به منفی از بالا بیائین و از هر قلم جنسی بر جنسی دیگر دارد، بلکه همچنین، گرایش به انجام آن از طریق مقولات عمده، نیازها دارد. مصرف سرانه مواد غذایی ضروری (نان، سیب زمینی، برنج و غیره) در شر و تمدنترین کشورهای صنعتی، امروزه هم از نظر کمیت مطلق فیزیکی و هم از نظر در صد هزینه کلی بر پایه تقویم پولی، بطور مشخص و قطعی در حال کاهش است. وضع مصرف میوه ها و سبزیجات بومی - دستکم از نظر ارزش پولی - پوشاک و جوارب اصلی، همچنین اقلام اولیه، و سایر خانه، نیز به همین ترتیب است. آمار نشان می دهد که بر غم متنوع شدن ذائقه ها و غذاها (انواع نان و کیک، ریف و وسیعی از غذاها و البسه بطور کلی)، مصرف عام غذا و لباس و کفش، گرایش به اشباع دار دو حتی از نظر حجم کالری سازی - متر مربع پارچه و جفت کفش، شروع به کاهش کرده است.

الگوهای مصرف

این واقعیات، بطور کامل، اعتقاد دبورژواژی و استالینی در رشد نامحدود نیازهای مردم عادی را نفی می کند. چیزی فراتر از حقیقت نیست، و بارفتار مصرفی بالفعل، قابل سنجش است. اشباع نیازهای اساسی، گرایشی قابل اثبات در غرب است، نه فقط بدلیل اینکه بعد از گذار از آستانه ای معین، در شدت آن کاهش بوجود می آید - بلکه باین خاطر که در انگیزه ها نیز تغییر بوجود می آید. الگوهای مصرف معقول، گرایش به جایگزینی خواسته های غریزی مفروض برای مصرف بیشتر و بیشتر، دارد. در اینجا، آنچه که "عقلانی" است، نیاز به "دیگته شدن" (نیاید دیگته شود) از طرف نیروهای بازار یا برنامهریزان بوروکراتیک یا کارشناسان عالم به همه چیز، ندارد، بلکه بمواظت تغییر در اولویت های مردم و بیشتر شدن خودآگاهی آنان نسبت بمنافع خود، باین جنبه عقلانی از خود بلوغ مصرفی رشدیافته پدید می آید.

مصرف گوشت، مثال گویائی از این فرآیند است. از زمانهایی بسیار قدیم، بشریت همواره در لبه عقلی و گرسنگی قرار داشته است. حتی در عصر مانیز، اکثریت مردم سیاره ما، گرفتار آن بوده اند. طبیعی است که در چنین شرایطی، انسانها باید دچار دغدغه های باشند.

پنجسال کمبود مواد غذایی در اروپای قاره ای در دوره، بعد از جنگ جهانی دوم برای دامن زدن به انفجار واقعی یک ولع خوردن، بمحض امکان پذیر شدن مجدد چیزی شبیه "مصرف نامحدود مواد غذایی" در بعد از ۱۹۴۵ (در پاره ای از کشورهای اروپائی، مدت ها دیرتر) کافی بود. لیکن این اسراف چه مدتی دوام آورد؟ کمتر از بیست بود (درست یک نسل!) که مواد غذایی مجدداً "بالنسبه فراوان شده بود، الویت ها بطرز شدیدی شروع به تغییر کردند. نه زیاد خواری، بلکه کم خوری به قاعده ای تبدیل شد. سلامتی، مهمتر از پر خوری گردید. این تغییر، معلول "تحمیل" الگوهای مصرف جدید توسط نخبه ها یا صنعت بهداشت نبود. غریزه، مراقبت از خود بود که عملی کرد. مدت ها پیش از آنکه صنعت بهداشتی بوجود آید، در بین شروتمندانی که "سوسیالیسم برابر برای خود عملی ساخته بودند"، تغییرات مشابهی رامی شد در نگرش آنان نمایداد. بین شکم نفخ کرده های طبقات حاکم انگلیسی یا فرانسوی سال ۱۸۵۰ (anno domini) و میلیونرهای باریک اندام یک قرن بعد، یک تغییر هاضمه بزرگی رخ داده بود. امروزه، شهروندان معمولی در غرب میتوانند از وجود غذاهای متنوع لذت بیشتری ببرند. آنان میتوانند مانند گذشته از بختن غذا لذت ببرند. لیکن آنان گرایش خواهند داشت که مصرف کالری های خود را کاهش دهند تا بیست سال بیشتر عمر کنند و نه اینکه از پر خوری و تصلب شرائین بطور زودرسی بمیرند.

الکوی مصرف مریض- یا آدم همیشه مریض احوال- الکوی کاملاً مشابهی را عیان می‌سازد. اینکه کسی مایل نخواهد بود که ران هوا یا اعضاء بدنش بدلیل مجانی بودن عمل جراحی از او جدا شود- یا اندازه کافی بدیهی است. اما افزایش شدید در مصرف دارو بعد از جنگ - نظیر افزایش دندان مصنوعی و عینک، بعد از ایجاد " سرویس بهداشت ملی " (N H S) - صرفاً " یا اساساً " بعلت تسعیت منفعل از فشارهای تبلیغاتی - تسی غیر مسئولانه صنایع داروسازی نبود بلکه بیان یک رشته انبوهی از نیازهای اساسی برآورده نشده بود. بعضی اینکه این انبوه نیازهای برآورده نشده مرتفع می‌گردد و به آستانه معینی از اشباع می‌رسد. هر گونه تبلیغ آموزشی دقیق و جامع برای نشان دادن عوارض منفی مصرف زیاد از حد دارو، احتمالاً " موثر خواهد بود. مصرف دارو، گرایش به توازن نشان خواهد داد و سرانجام کاهش خواهد یافت (گروههای شروتمند اجتماعی هم‌اکنون آشکار این الگورانشان می‌دهند). در واقع، خوش بینی زیاد از حدی نیست که بگوئیم که آموزش عمومی منظم در مورد مضرات سیگار تا درجه معینی موجب کاهش مصرف سیگار گردیده است و تمامی تلاش‌های صنعت سیگار در جهت عکس نتیجه، بی‌اثر بوده است.

از این تاملات، دو نتیجه میتوان گرفت. نخست اینکه، "کیمیایی" بطرز فزاینده‌ای به کالاها و خدمات کمتر اساسی محدود میشود، بنابراین کاملاً " ممکن خواهد بود که نقش پول در کل اقتصاد بموازات بیشتر شدن کالاها و خدمات غیر قیمت گذاری شده از کالاها و خدمات خریداری شده، کاهش نیابد. از اینرو، این ادعا که مصرف کنندگان فقط با اختصاص دادن درآمدهای پولی خود به کالاها و خدمات مختلف، میتوانند نیازهای خود را بطور غیر مستقیم تعیین کنند، کاملاً " پوچ و بی معناست. چرا باید آدمها مجبور باشند که برای مشخص ساختن آنچه چیزی که احتیاج دارند، از دوری پول بگذرند؟ وضعیت واقعی آشکارا در نقطه مقابل آنست. آنها میخواهند مقدار معینی غذا، لباس یا سرگرمی داشته باشند، البته با توجهی حاشیای در مورد انواع آن چیزهایی که دوست دارند، و آنگاه آنها به خود خواهند گفت: " برای برآوردن آنها من باید خیلی تلاش کنم، و این بدان معناست که من نمیتوانم همه آنها را برآورده کنم، بنابراین باید در بین آنها پاره‌ای را انتخاب کنم." این بدین معنا نیست که آنها اول صاحب پول هستند و بعد دوره می‌افتند و می‌گویند: " با توجه باینکه من پول نقد در جیب و بترین فروشگاهها را جلو خود دارم پس اکنون من می‌فهمم که گرسنه‌ام!" ساده‌ترین - و همچنین دموکراتیک‌ترین - راه تطبیق دادن منابع مادی با نیازهای اجتماعی، واسطه قرار دادن پول در بین آنها نیست، بلکه یافتن نیازهای مردم، درست از طریق پرسیدن این نیازها از خود مردم است.

البته، کشورهای پیشرفته سرمایه داری امروزه، که میتوانند کشورهای مشترک المنافع فردا باشند، از میلیونها انسان مختلف، با ذائقه‌ها و سلاقی خاص خود تشکیل شده‌اند. در گذار به سوسیالیسم، تمامی یکسان استاندارد کردن نوع محصولی که توسط سرمایه داری بوجود آمده است، از نظر گرانش باید کاهش یابد. در نقطه معین از رفیع نیاز - یا اشباع - بطور طبیعی تغییری در گذار از مصرف منفعل به مصرف فعال رخ می‌دهد، و نیازها هر چه بیشتر فردی می‌گردند که در برآوردن آنها، احتیاج به خلاقیت بیشتری وجود دارد. احتمال وجود دارد که نیازهای جدید، تا حد زیادی به دو مقوله خلاصه شود. نیازهایی وجود خواهند داشت که توسط اقلیت‌های ماجراجو و خیال پرداز عنوان خواهند شد که اشتیاق به آزمایش محصولات و خدمات تازه خواهند داشت. لیکن تولید انبوه کالاها، جدید در نتیجه اختراعات جدید، یک چیز اتوماتیک نمی‌باشد. بلکه احتیاج به انتخاب آگاهانه توسط اکثریت دارد. بیست درصد جمعیت، حق تحمیل تصمیم کالاهای جدید برای همه شهروندان را ندارد، هر چند که آنها میتوانند در حجم کار بیفزایند تا تولید خود را تضمین نمایند.

از سوی دیگر، همچنین مواردی خواهد بود که در آن، اکثریت، رشته جدیدی از کالاهای خدمات را کاملاً انتخاب نخواهد کرد. دولت تطبیق مجدد بنیادی در مورد برنامه کلی، به انطباق با نیاز جدید خواهد انجامید. در تاریخ سرمایه‌داری قرن بیستم، اینگونه انقلابات بزرگ متمرثی، با نسیه‌نا برده‌اند. در این زمینه، سه انقلاب عمده مشخص تر هستند - اتوموبیل، وسایل خانگی برقی، و کالاهای پلاستیکی - که زندگی صدها میلیون نفر از مردم را بطور ادیکال تغییر داده‌اند. در سیستم سوسیالیستی، این گونه تحولات وسیع، نمیتواند بسا خشونت و بشکل پیرهرج و مرج رخ دهد، بلکه بطرز منطقی و انسانی، و برای اولین بار، برتف و تحت کنترل انانی که این تحولات بر زندگی شان اثر می‌گذارد، پیش برده میشود.

این امر یک پایه عینی برای زوال تولید کالای و مبادله پول فراهم خواهد ساخت. در عین حال، از شدت تضادهای اجتماعی میتواند کاسته شود، بشرط آنکه نهادهای وجود داشته باشند که ارضا، نیازهای اساسی برای مردم را یک تجربه روزمره اتوماتیک، معمولی و بدیهی سازند. این نیز یک پایه ذهنی برای زوال پول و اقتصاد بازار فراهم مینماید. زیراتعارض اجتماعی، هنگامی بسیار خشن و تند است که غذا، زمین، الگوهای کاری اساسی، آموزش و بهداشت اولیه، حقوق و آزادیهای بنیادی بشری مطرح است. هیچ نمونه‌ای وجود ندارد که میلیونرها بطور روزمره، همدیگر را برای ورود اختصاصی به خلیج باهاما بکشند یا جنگهای جهانی old masters یا حتی بخاطر بدست آوردن یک صندلی در بازار ارز شیکاگو در بگیرد (هرچند که از دوست دادن لحظه‌ای اینها ممکن است در ننگ باشد). ممکن است که دسیسه‌های سیاسی گاهگاهی، فساد وسیع یا قتل و جنایت نیز برای حل منازعه بر سر تخصیص این "منابع کمیاب" بکار برده شود. لیکن این آشفتگی‌ها را نمیتوان با دهشتهای قحطی ایرلند، بحران بزرگ گیاحتی سیستم کاستی هند مقایسه نمود. اگر نوع ستیزه‌هایی که در نتیجه گرسنگی، بیکاری و تبعیض بوجود می‌آید، از بین برود، ما دنیایی دیگر، با الگوهای رفتاری دیگر و ساختارهای ذهنی دیگری خواهیم داشت. اگر حتی "تملك طلبی" به کالاهای لوکس، و رقابت در عجله برای بدست آوردن سیگار کوپا محدود شود، در آن صورت آنها پدیده‌هایی متفاوت تر از آنچه ما امروز در برابر خود داریم، خواهند بود. ما هیچگونه تر دیدی نداریم که بگوئیم چنین دنیایی برای نود و نه درصد از سکنه مردم بهتر خواهد بود.

خونکامگی بر خواسته‌ها؟

با اینهمه، کسانی که در برابر این نتیجه‌گیر بهما مقاومت خواهند ورزید، بمحض اینکه ما مفهوم "سلسله مراتب اجتماعی" را بکار می‌بریم، که در آن برخی از اولویت‌ها، تقدم بیشتری دارند، یک سوءظن هولناکی، بویژه بعد از تجربه اقتصادهای بشیوه، بوروکراتیک سازمان دهی شده در زمان ما - یعنی شیوه بوروکراتیک اداره شده وید اداره شده - بوجود می‌آید. با چه حقی، بنام چه قدرتی، و با چه نتایج غیر انسانی، چنین "الویت‌هایی" باید بر موجودات انسانی زنده و واقعی تحمیل گردد؟ آیا این "راهی بسوی بندگی" نیست؟ این بحثی است که سوسیالیستها به عمیق تر از همه طرفداران فلسفه‌ای یا جهان بینی‌ای دیگر خود را وقف رهائی، یعنی آزادی - کرده‌اند، باید بسیار جدی گیرند. مهم است که این امر با دقت و وسواس بیشتری مورد خطاب قرار گیرد. فرهنک فهی (Fereyner Fehev) در کتابی بنام "دیکتاتوری بر نیازها" که بتوضیه نوه نوشته شده، فرامتر وایان شوروی، چین و اروپای شرقی، بخاطر اعمال خودکامگی تمام عیار بر خواسته‌های مردم خود، مورد ذمهمه جانبه‌ای قرار گرفته‌اند. موردی که او عنوان می‌کند، مورد بسیار خطیری است. لیکن در عین حال یک مورد جزئی است که تناقض مهمی با خود دارد. منبع این تناقض در

مفهومی است که بارها و بارها نه فقط در نوشته‌های فرهنگ‌فدر و آلکس هلر، بلکه در نوشته‌های اوتاسیلیک، برانکوهووات، ولودیممور بروس، و عده زیاد دیگری از طرفداران "سوسیالیسم بازا" "کرارا" بچشم‌میخورد. (۴) تصادفی نیست که همان مفهوم را میتوان همچنین در نوشته‌های نئولیبرال‌های از نظر تئوریک خوب تعلیم‌دیده و بلحاظ فکری جاافتاده - لیبرال‌های کلاسیک، نظیر Von Hayek, von Mises - یافت. یافریدمن بکه جای خود را دارند - بازیافت - مفهوم موردسؤال، مفهوم "نیازهای بلحاظ اجتماعی پذیرفته شده" است. از نظر همه، این تئوری پردازان - اختلافات حتی عمده آنها با همدیگر هر چه بوده باشد - کمیابی منابع، سنگ پایه‌ای است که تئوری اقتصادی (هر تئوری اقتصادی باید بر روی آن بنا شود) اما از کمبود منابع، بلافاصله این مستفاد میشود که تمامی نیازهای فردی را نمیتوان ارضا کرد. این پیش شرط مکتومی است در پشت فرمول "نیازهای بلحاظ اجتماعی پذیرفته شده": "نیازهای فردی بطور اتوماتیک توسط جامعه برسمیت شناخته نمیشود". تنهایخی از آنها را جامعه برسمیت می‌شناسد. بنابراین یک آدم فردگرای سفت و سخت باید نتیجه بگیرد که: فرمول "نیازهای بلحاظ اجتماعی پذیرفته شده"، در تمامی موارد من خودکامگی بر نیازهای فردی از طرف جامعه است. این میتواند چه در مورد اقتصاد بازار و چه در مورد اقتصاد با بر نامه صادق باشد. خودکامگی اجتناب ناپذیر است. تنهای مسئله - شکل ویژه‌ای است که این خودکامگی بخود می‌گیرد، و عوارض سیاسی - اجتماعی است که از آن شکل برمی‌خیزد.

اشکال ویی‌آمدها

برای لیبرال‌ها و سوسیالیستهای بازار، کاملاً "بدیهی بنظر می‌آید که استبداد بازار - جیره‌بندی بر اساس کیسه پول" - برای فرد کمتر در دنیا است و کمتر از یک برنامه (Plan) - یا جیره‌بندی بی‌کم و کاست (Tou Louet) - به آزادی فردی لطمه می‌زند. شاید این امر با مقایسه موارد نادر ویژه در نیمکره شمالی - بعنوان مثال، جیره‌بندی از طریق درآمدهای تفاضلی در دولت رفاه در سوئد یا تصمیم‌گیری گاس پلان در روسیه استالین، معقول بنظر برسد. لیکن چنین قطب‌های افراطی، از نظر تاریخی یک استثنا است تا بیک قاعده. اگر میانگین تاریخی جیره‌بندی سرمایه‌داری از طریق مناسبات بازار و تفاوت‌های درآمدی در نظر گرفته شود، بکه با فقر توده‌ای وسیع و نابرابری افراطی درآمدها مشخص میشود (میانگین تمامی جهان سرمایه‌داری در طول ۲۰۰ - ۱۵۰ سال گذشته) نتیجه‌گیری بهیچوجه مبهم نخواهد بود.

هر چه نیازهای اساسی، از طریق توزیع درآمد جاری کمتر ارضا شود، بهمان نسبت نیز مردم به اشکال ویژه‌ای که این فقدان ارضا، نیازها بخود می‌گیرند، بی‌تفاوت تر خواهند بود. اخیراً "آژانس‌های خبری از قول یک کشیش در سانتیاگو گزارشی داده اند که بعد از آخرین کاهش ارزش پزو در شیلی، فقرای شهری (بیش از ۵۰ درصد جمعیت) حتی نمیتوانند بابت درآمد خود نان خالی بخرند. میلیتون فریدمن و بچه‌های شیکاگو ای او در متقاعد کردن این بخش از جمعیت که آنها "آزادتر" از شهروندان آلمان شرقی هستند

۴- مراجعه شود به Wlodzi mierz Brus "بازار در یک اقتصاد سوسیالیستی"، لندن ۱۹۷۲، Branko Hovath "اقتصاد سیاسی سوسیالیسم" لندن ۱۹۷۶، Ota Silk "راه سوم" لندن ۱۹۷۶، R. Selucky "مارکیسم و آزادی" لندن ۱۹۷۹، Agness Heller، Ferrel Fehev "دیکتاتوری بر نیازها"، ۱۹۸۴، لندن.

- خودکامی بر نیازهای غیر اساسی آنان هر چه باشد، بالاخر ده از فقدان مواد غذایی اساسی رنجی نمی‌برند. با مشکل مواجه خواهد بود. آفریقای معاصر، مصداق مثال دیگری از این حقایق است. وقتی قحطی ساحل را نابود می‌کند، آیا کسی میتواند توزیع غذا از طریق جیره بندی فیزیکی را به این گرسنگان، بعنوان یک تخصیص "دیکتاتور ماب" که این گرسنگی زده‌ها را به "بنده" تبدیل می‌کند، محکوم نماید؟ و آیا فروختن غذای آنها، آنان را "آزادتر" خواهد ساخت؟ هنگامی که در بنگلادش، بیک بیماری واکسیناسیون همگانی اشاعه پیدا می‌کند، توزیع فیزیکی مواد داروئی به شکل فیزیکی، در مقایسه با خرید آن از بازار، آیا باید بعنوان یک چیز نفرت انگیز تلقی گردد؟ واقعیت اینست که این شیوه، کم هزینه تر و برای ارضای نیازهای اساسی، معقول تر می‌باشد، و نه راه غیر مستقیم تخصیص از طریق پول در بازار، بلکه طریق پول در بازار، بلکه طریق توزیع مستقیم - یا باز توزیع - تمامی منابع موجود برای آنان.

بر عکس، پول و مناسبات بازار بعنوان ابزاری که آزادی مصرفی بیشتری را تا آنجائی که نیازهای اساسی برآورده شده‌اند، ممکن می‌سازد، جایگاه خود را بازمی‌یابد. زیرا آزادی مصرفی - بمعنی آزادی مصرف - کننده می‌باشد و در مقابل به نیازهای واقعا "بنیادی، مصرف کننده دقیقاً" هیچگونه انتخابی ندارد. شما معمولاً "بین نان و ضدلی در بیک هواپیمای جت، بین آموزش ابتدائی و تلویزیون دوم، بین بهداشت و فرش ایرانی"، انتخابی نمی‌کنید. پول بعنوان یک وسیله آزادی مصرفی، فقط برای اتخاذ تصمیم در بین آنچیزهایی که نسبتاً "زیاد است" با در نظر گرفتن درجه بالائی از برابری در درآمدها کار آئی دارد. پول بعنوان واسطه‌ای در تعیین جهات اساسی منابع اجتماعی تخصیص، احتمالاً "هم‌نا عادلانه و هم‌غیر موثر است".

البته، اگر جامعه به طرز دموکراتیکی درباره یک اولویت تخصیصی برای ارضای نیازهای اساسی تصمیم بگیرد، خود بخود، منابع موجود برای رفع نیازهای درجه دوم بالوکس کاهش خواهد یافت. این مفهوم - می‌است که در آن ناهنگامی که خواسته‌های ارضای نشده، به خواسته‌های کاملاً "حاشیه‌ای تبدیل نگردیده‌اند، راه‌گریزی از برخی "دیکتاتور بر نیازها" وجود ندارد. لیکن این درست همان موردی است که بر تری مور دیسای سوسیالیسم، بدیهی تر از هر زمان دیگری خود را عیان می‌سازد. زیرا در اینجا این سوال مطرح میشود که آیا باید نیازهای اساسی میلیونها تن از مردم قربانی شود یا نیازهای درجه دوم دهها هزار نفر؟ پرسیدن این سوال بمعنای تایید بیهودگی نیازهای پیچیده تری که با پیشرفت خود تمدن صنعتی گسترش یافته است، نمی‌باشد. چشم‌انداز سوسیالیستی، چشم‌اندازی است برای ارضای تدریجی نیازهای هر چه بیشتر و نه فقط محدود ساختن خواسته‌های اساسی. مارکس هرگز طرفدار مویتاضی یا ریاضت کشی نبود. بر عکس، مفهوم شخصیت کاملاً "رشد یافته که در کانون ادارک اواز کمونیسیم قرار دارد، متضمن نیازهای متنوع انسانی هر چه وسیع تر و اراضای آنها می‌باشد و نه محدود کردن خواسته‌های مابیک غذا و مسکن ابتدائی. زوال بازار و مناسبات پولی که مورد نظر مارکس بود، ناظر بر گسترش تدریجی اصل قبلی (exant) تخصیص منابع برای ارضای این نیازها، در مورد تعدد دو وسیع تر و وسیع تری از کالاها و خدمات، در تنوعی بیشتر و نه کمتر از آنچیزی که در جامعه سرمایه داری امروز وجود دارد، می‌باشد.

۴ استبداد بر تولیدکنندگان

تا اینجا ما نظرات آلک نوه، و دیگر منتقدین سوسیالیسم مارکس را در تمرکز به مسائل مصرف، دنبال کردیم. ولی البته این خود یک ملاحظه‌ای یک جانبه است. زیرا میانگین شهروندان یک کشور صنعتی پیشرفته،

فقط یا عمدتاً" - یعنی بخش بزرگی از جمعیت بالغ - مصرف کننده نمی باشند. آنان قبل از هر چیزی - تولیدکننده هستند. آنها بطور متوسط نه تا ده ساعت در روز کاری کنند و پنج روز در هفته کار کرده و بیا به محل کار و برعکس، سفر می نمایند. اگر در نظر بگیریم که مردم در شب هشت ساعت می خوابند، باید گفت که برای مصرف، تجدید قوا، استراحت، روابط جنسی و مناسبات اجتماعی، در مجموع فقط شش ساعت باقی میماند.

در اینجا یک مشکل مضاعف پیش می آید که فرمانان "آزادای مصرف" سختی ممکن است به آن بپردازند. زیرا هر چه شما تعداد نیازهای را که باید ارضا شوند در چهار چوب یک جمعیت معین چندین برابر کنید، بهمان نسبت نیاز کاری را که باید از تولیدکنندگان در سطح معینی تکنولوژی و سازماندهی فرآیند کار بخواهید، بیشتر خواهد بود. اگر تصمیمات درباره این بار کاری، آگاهانه و بشیوه ای دموکراتیک، توسط خود تولیدکنندگان اتخاذ نشود، این تصمیمات بشیوه ای دیکتاتوری - چه از طریق قوانین کار ناانسانی استالینی یا قوانین بیرحم بازار کار، با میلیونها عارضه بیکاری امروزیش - به آنان تحمیل خواهد شد. مطمئناً هر طرفدار جامعه ای عادلانه تر و انسانی تر باید احساس کند که عمیقاً "توسط این خودکامی بهمانگونه پس رانده می شود که با دیکتاتوری بر نیازهای مصرفی؟ چرا که سیستم "پادشاهان تنبیهات" یواسطه بازار، که امروزه اینجمله با ساده لوحی تمام مورد دستاویز خیلی از چپ ها قرار گرفته است، چیزی نیست جز یک استبداد بزرگ کرده. ما هرانه بر وقت و تلاش های تولیدکنندگان، و از این طریق استبدادی است برکل زندگی آنان. این پادشاهان و تنبیهات نه تنها متضمن درآمدی بالاتر و پائین تر، مشاغل "بهتر" و "بدتر"، بلکه همچنین متضمن اخراج های دوره ای، فقر ناشی از بیکاری (از جمله فقر روحی ناشی از احساس بی ثمر بودن بعنوان یک موجود اجتماعی)، شتاب، تقید به ساعت توقف و خط مونتاژ، انضباط خودکامه دسته های مراقب تولید، سوانح بهداشتی فیزیکی یا جسمی، بمباران سروصدا، بیگانگی از هرگونه دانش نسبت به کل فرآیند تولید، تبدیل موجودات انسانی به زنده های صرف ماشین یا کامپیوترها، نیز می باشد. چرا بدین است که میلیون ها انسان باید تن به چنین تفیذاتی بدهند تا "ارضا مصرفی" ۱۰ درصد بیشتری را برای ۵۰ درصد یاحتی فقط ۲۰ درصد از هم معمران در بین این میلیونها مردم تامین نمایند؟ این دقیقاً همان چیزی است که اقتصادهای بازار، آنها را، اگر بخواهند از بی توجهی یا ناتوانی از پرداختن به خانواده های بخود و بخود، بگریزند، مجبور به انجام چنین کاری می کند. آیا چنین بهائی را باید برای بیگانگی بنیادین از فرا - بند تولید پرداخت؟ دستکم میتوان گفت که این موردی است که هنوز تا مرحله اثبات فاصله زیادی دارد. آیا ارجح این نیست که از یک بتامکس (Betamex)، از یک ماشین دوم (حتی از یک ماشین اول در صورت در دسترس بودن وسایل حمل و نقل عمومی)، از یک کار دگوشه الکتریکی، صرف نظر شود، و ده ساعت کار کمتری در هفته انجام بگیرد که با دلهره کمتری همراه باشد؟ - در صورتی که این کاهش ساعت کار، ارضا تمامی نیازهای اولیه را بخطر نیندازد. کسی چه میداند تولیدکنندگان در صورت داشتن آزادی واقعی برای انتخاب کردن چه تصمیمی می گرفتند؟ - یعنی اگر شق مقابل، افت در ارضای نیازهای بنیادی آنان و افزایش مصیبت - باری در عدم تامین موجودیت آنها نمی بود؟

در یک اقتصاد بازار - هر شکل از اقتصاد بازار - مهم نیست که چگونه "مخلط" بوده باشد، از جمله در اقتصاد "سوسیالیسم بازار" - این تصمیم گیرها نمیتوانند بطور آزادانه ای توسط تولیدکنندگان اتخاذ شود. این تصمیمات از پشت سر بر آنان دیکته میشود. چه از طرف کارفرمایان آنان تصمیمی بگیرند، یا توسط "قوانین عینی" که آنان هیچگونه کنترلی بر این قوانین ندارند. لیکن در این استبداد، هیچ چیز

تقدیر کار ایبانه‌ای وجود ندارد. امپراتور فرضی، لباس واقعی بر تن نکرده است. هیچ عقل منفصلی، تولیدکنندگان را از میان این کلام در یک جامعه، آزادبا ز نمیدارد: "مایک میلیون نفریم. هفته‌ای بیست ساعت کار می‌کنیم. بیست میلیون ساعت از زمان را برای حجم معینی از تجهیزات صرف می‌کنیم و سازمانده‌هی معینی از کار خود را ملاحظه فراموشی دهیم، مافا در به ارضا، فلان نیازهای اساسی در این مرحله و برای آینده‌ای قابل پیش بینی هستیم، نه کمتر و نه بیشتر. اما می‌توانیم تلاش عمل آوریم که از طریق عقلانی کردن تکنولوژی خود سازمانده‌هی کار، بار کاری را در بیست سال آینده به هفته‌ای شانزده ساعت تقلیل دهیم. ما این امر را یک اولویت بالائی تلقی می‌کنیم. هنوز نیازهای دیگری نیز وجود دارند که باید برآورده شوند. لیکن ما حاضر نیستیم که بیشتر از پنج ساعت بطور جاری در هفته، و بیشتر از چهار ساعت در هفته در بیست سال آینده، برای رفع نیازهای اضافی کارکنیم. بنابراین ما امروز یک زمان کاری بیست و پنج ساعت را تعیین می‌کنیم و در سالهای آینده، بندریج زمان کاری باید به بیست ساعت تبدیل شود. حتی اگر این امر متضمن برنیارودن پاره‌ای از نیازها باشد." "بر پایه کدام اصول" "فضیلت"، "عدالت"، "دموکراسی" یا "انسانی" آدم‌های حاکم بر سرنوشت خود باید تصمیم بگیرند که کدام زمان تلاش بوده شده از خود تولیدکنندگان، صرف رفع نیازهای مصرفی گردد؟

۵- همکاری غیررسمی عینی.

نوه، هرگز با این مساله بطور مستقیم برخورد نمی‌کند. لیکن او بدون شك خواهد گفت که کتاب و حاوی يك پاسخ ضمنی به مساله است. زیرا او در سرتاسر کتاب خود "اقتصاد سوسیالیسم عملی"، استدلال می‌کند که اگر بازار حتی معایب خاص خود را داشته باشد، تنها شق جانشین (الترناتیو) در برابر آن، بمشابه يك نیروی سازمانده اقتصاددی بهم پیوسته، يك بوروکراسی سانترالیزه قدرتمندی باشد. این یکی از نکات مورد تاکید اثر اوست. لیکن این يك پیشداوری جزمگرایبانه‌ای است که کاملاً "اثبات نشده مانده است. در واقع بطور تجربی میتوان نشان داد که چه در غرب و چه در شرق، پیش از آنکه شکلی از سوسیالیسم مارکسی پیدا شده، این امر، امروزه بطور فزاینده‌ای غیر واقعی از آب درمی‌آید. چرا که الکنووه، این واقعیت را ندیده می‌گیرد که تضاد بین اجتماعی شدن عینی کار و تصمیم‌گیری تقسیم شده مداوم، هرچه کمتر می‌تواند در بازار و بیا توسط برنامه ریزان بوروکراتیک متمرکز، ملحوظ واقع شود. آنچه که مانع از فروریزی این سیستم‌های ناهنجار و غیر منطقی می‌گردد، این واقعیت است که آنها عملاً "بامیلیون‌ها اعمال روزانه همکاری غیررسمی عینی، دور زده میشوند".

منظور ما از این گفته چیست؟ برای فهمیدن آنچه‌ی که در اینجامور دنظر است، لازم است که يك تمایز مهمی را ملاحظه فراموشی دهیم. مناسبات پولی را نمیتوان بسادگی با مناسبات بازاری یکی گرفت. زیرا ممکن است مناسبات شبه بازار یا مناسبات بازار کاذب وجود داشته باشند. در چنین مواردی، يك شکل پولی واحد، محتواهای واقعی کاملاً متفاوتی را پنهان می‌کند. اکنون اقتصاددبازار اقتصادی است که توسط نوسانات در قیمت‌ها هدایت میشود. عوامل اقتصادی، چه مصرف‌کنندگان و چه شرکت‌ها، در برابر علامت بازار، واکنش نشان می‌دهند. اگر چنین علائمی رخ ندهد، در این صورت نمیتوان اثبات کرد (مگر آنکه آن اصل نیازی به اثبات نداشته باشد یعنی يك جزم‌شکاری باشد که این علامت يك ارتباط اقتصادی دارد). لیکن مطالعات فعلی رفتار مصرفی، از جمله رفتار مصرفی طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در این رابطه بجاچه می‌گوید؟ این مطالعات بمانشان می‌دهد که بخش بزرگی از کالاهای تولید شده جاری، مستقل از نوسانات

مربوط به قیمت، از فروشگاههای معمولی یا توزیع کنندگان خدمات معمولی خریده میشود. عراق آمیز - نخواهد بود اگر بگوئیم که این امر در مورد ۸۰ درصد از مصرف میانگین مصرف کنندگان صادق می باشد.

بنابر این، هیچ نوسان قیمت جاری، بیک مشتری معمولی را به تغییر ناگهانی نانو، بقال، اتوبوس یا مترو، آرایشگر خود یا سوپرمارکت و حتی خرازی فروش خود بر نمی انگیزد. بیک آدم معمولی از یک میوه فروشی به میوه فروشی دیگری نمی رود که به بیند آبی قیمت سیب در آنجا ۵ پنی ارزان تر است یا نه. وقت آدم های معمولی (و در بسیاری موارد: عادات، علاقه به صحبت با فروشندگان آشنا یا با سایر مشتریان از رزمنده تر از این تغییرات حاشیه ای است. بطور تیپیک، فقط هنگام وقوع بلایای اقتصادی (افزایش ۳۰۰ درصد قیمت نفت، یا افت ۳۰ درصد درآمدها در نتیجه بیکاری) الگوهای مصرفی، به علاقه بازاری ارتودوکس واکنش نشان می دهند. حتی در چنین مواردی نیز، این امر بهیچوجه شامل همه کالاها و خدمات نمی گردد. نشانه - هائی دلالت بر این دارند که پاسخ های غیر - بازاری در حال تداوم، بر واکنش های بازاری در بسیاری از حوزه - های رفتاری روزمره، پیشی گرفته اند، حتی در همسایگی های طبقه کارگر، عرضه ارزان ناگهانی سیب ممکن است با سوءظن تلقی شود، ("کیفیت پائین تر"، "بازی تبلیغاتی"؟) و فروش کمتر و نه بیشتر میوه ممکن است ارزان تر باشد. بیک افزایش جزئی، مثلاً "۰ (درصد در هزینه های تعطیلات، تا وقتی درآمدها و اشتغال تغییری نکرده اند، ممکن است موجب تشویق هزینه تعطیلی شود تا افت آن.

این نوع مناسبات اقتصادی، نه اقتصاد بازاری واقعی را در بر می گیرد و نه اقتصاد برنا مریزی مرکزی بوروکراتیک را. بلکه آنها مظهر اشکال ابتدائی همکاری خود انگیخته ای هستند. آنها غالباً "اگر نه برای چندین دهه، دستکم برای چندین سال با النسبه ثابت باقی میمانند. البته آنها میتوانند باراده فر دیا - خانه دار عوض شوند و غالباً "چنین هستند - اما بدون نیروی خارجی که بخواید این تغییرات را دیکته بکنند، یا هر گونه تحولات اقتصادی عمده ای که بر اثر آنها این تغییرات بوجود آید. این گفته در مورد بسیاری از معاملات درون - شرکتی نیز صادق است. برای یک کمپانی بزرگ، اگر عرضه کنندگان معمولی، بیک زمان - بندی تحویلی قابل اعتمادی را تضمین نمایند و از کیفیت کالاهای معقولی برخوردار باشند، کهوا جدت تجربه ای هستند و این تجربه شان از تغییرات کوچک در قیمت ها بیشتر ارزش دارد، تحقیق جنون آمیز در مورد تنوع عرضه کنندگان، برای اینکه طراز نامه مواد و مصالح، ۵ درصد کاهش داده شود، کار بی معنائی خواهد بود، امروزه تجارت در کشورهای سرمایه داری - و "سوسیالیستی" - بدین شیوه هانداره میشود: اتکا، بر عادات، رسوم، و همکاری روزمره و طبیعی، که از شناخت متقابل و نتایج قابل پیش بینی مایه می گیرد.

یک اعتراضی

شاید اعتراض شود که: این میلیون ها عمل همکاری داوطلبانه که نه توسط علاقه بازاری و نه توسط دستور - العمل های بوروکراتیک هدایت میشوند، با این همه، توسط نیروهای قدرتمند تمرکز اقتصادی، چه بازار و چه برنامه ریزی شده، حمایت و امکان پذیر می گردند. همکاری معمولی، فقط عملیات غیر متمرکز نسبتاً "کوچک را تنظیم می کند و نه عملیات متمرکز در سطح بزرگتر. این اعتراض حاوی عنصری از حقیقت است. لیکن کوچک تر از آنست که در نگاه اول ممکن است بنظر آید. نیروهای آن بر یک تناقض استوار است. از یک سو میلیونها مشتری که معمولاً "به مغازه های کوچک یا به سوپرمارکت های روندا شیر غلیظ شده بخزند، بی آنکه با چشم های یک عقاب، تغییرات کوچک قیمت ها را در منطقه ای وسیع بپایند تا عادت خرید خود را به ارزان ترین بازار فروش ممکن تغییر دهند، و از سوی دیگر، شرکت های نستله یا کارناسیون وجود دارند که نیروهای بازار،

هزینه‌های تولید و بازگشت در مورد شیرآنها را، از ترس ورشکستگی، با چشم‌های واقعا "مانند یک عقاب"، زیر نظر می‌گیرند. آیا "بازار" این تراست‌های غول‌پا را در واقع به ادغام و ادغام نگه‌داست - آیا آن بازار نیست؟ با این همه، شبکه توزیع خودنستله، با هزاران بازار فروش جزئی، سرتاسر معمولی خواهد شد - محصول شیر غلیظ آن نیز بسیار اتوماتیک و در عین حال عادی خواهد شد. در واقع، "بازار" کاملا "بندرت" در این مدار، بهر شیوه، مرتبط اقتصادی و وارد می‌شود، و از آنجائی که نستله یک انحصار است، طبیعا "میتواند قیمت فروش را بر اساس بهای متوسط تولید و با اضافه حاشیه سود از پیش تعیین شده، تحمیل نماید. مردم در هر صورت به شیر نیاز دارند و آنرا در کمیت‌های کم و بیش از قبل تعیین شده‌ای مصرف می‌کنند، بنابراین، در اینجاست واقعا اهمیت‌های مهم اقتصادی، اینها هستند که چه سهمی از درآمد ملی (یا هزینه ملی) باید به مصرف شیر اختصاص داده شود و چه بخشی از منابع تولید به تولید و توزیع شیر در بهترین شرایط ممکن غذایی و بهداشتی، اختصاص داده شود. با توجه به تکنیک‌های پیشرفته موجود، همه نوسانات دیگر، مطلقا "نوسانی جزئی هستند".

یک نمونه برجسته دیگر، صنعت انرژی است. شبکه برق رسانی ملی - در واقع شبکه برق رسانی بین - المللی کشورهای بازار مشترک و چند کشور در حال پیوستن به آن - نیازی به نیروهای بازار یا بوروکراسی متمرکز برای کارکرد هموار خود ندارد. کشش نهائی تقاضا برای برق میتواند کاملا "بصورتی دقیق برپایه رسته‌های آماری مبتنی شود. فشار حداکثر در زمان‌هایی معین در سرتاسر سال میتواند از قبل پیش‌بینی شود. میتوان ظرفیت ذخیره کافی را در برابر هرگونه گسست ناگهانی یا تقاضای افزایش یا بنده خزننده را حفظ کرد. نتیجه اینست که توزیع مداوم و نیرو در بین چند صد میلیون مصرف‌کننده، اساسا "نیازی به نیروهای بازار دارد و نه نیازی به بوروکراسی‌های بزرگ. بلکه از طریق کامپیوترهایی که برپایه داده‌های آماری قابل دسترس کار می‌کنند، میتوان آنرا تا حد زیادی مورد بررسی قرار داد. (۵) در واقع، "قیمت‌گذاری" این کالا است که بطرز فزاینده‌ای غیر منطقی می‌گردد. دستکم برای مصرف خصوصی و بنگاه‌های متوسط - صنایع معدودی که مصرف‌کننده بسیار بزرگ برق هستند هنوز میتوانند برق دریافت نمایند) - اگر آنرا لغو کنند، حدود ۹۰ درصد بوروکراسی‌های موجود صنعت برق - در شرق و غرب - را میتوان روی هم رفته حذف کرد. چنین مواردی را نمیتوان در مورد تمامی کالاها و خدمات، در هر شاخه‌ای از صنعت یا بخش جامعه - تصمیم داد. پاره‌ای از مسائل متمرکز در واقع از نظر تکنیکی از چنان سرشتی برخوردار هستند که در آنها جای نهادهای تصمیم‌گیری را نمیتوانند امروزه، عادی بگیرد. کل تقسیم منابع اقتصادی (در سطح ملی بین المللی) بین شاخه‌های مختلف فعالیت و بخش‌های جامعه باید از طریق یک عامل آگاهانه‌ای تنظیم کرد. لیکن دقیقا "گرایش به همکاری عملی وسیع تر و وسیع تر ما بین مردم معمولی که بموازات اجتماعی شدن عینی کار توسعه یافته است، نشان می‌دهد که راه خروجی از این بست‌نیروهای کور بازار و بوروکراسی‌های متمرکز وجود دارد: خودمدیریت بطرز دموکراتیک سانترال بزه شده - یعنی کاملا "بهم مرتبط شده"، مبتنی بر همکاری آگاهانه و آزاد.

۵ - برای استفاده از کامپیوتر برای ایجاد سیستم‌های مدیریت بنگاه کاملا "اتومات در شوروی که در زبان انگلیسی به آن گفته میشود، مراجعه شود به مارتین کیو، "کامپیوتر و برنامه ریزی اقتصادی" کامریچ، ۱۹۸۰، ص ۶۷ - ۱۵۳.

آیا این "راه حل سوم" به ایده آلیزه کردن امور عادی و روزمره، یعنی بهر کجای اقتصاد منتهی نخواهد شد؟ مسلماً "در حوزه تولید چنین نخواهد بود، زیرا در آنجا منافع تولیدکنندگان در کاهش حجم کار خود و بهبود محیط زیست انسانی محرك تشبیت شده‌ای برای کاهش هزینه‌ها بوجود خواهد آورد. شاید این امر موجب کمتر شدن هجوم به کالاهای مصرفی جدید می‌شود. تغییر در جریان کالای فعلی، بخودی خود بندرت ممکن است متضمن سختی زیادی باشد. حتی شروتمندترین مصرف‌کننده‌ها، بالاخره بدون وجود بازیهای الکترونیک یا تلفن‌های سیار در گذشته نزدیک، توانسته‌اند خوشبخت زندگی کنند. فقط یک دید ضد انسانی از بشریت، می‌تواند پیشرفت نسبی یا سالم آنرا از روی تعداد زیاد بازار مفیدگاهش بیاورد که شهروندان آن مصرفی می‌کنند، از زیبایی نماید. دموکراسی سوسیالیستی، در تمدن می‌تواند رشد کند تا در مصرف محض - یعنی در رشته وسعت یا بندهای فعالیت‌ها و مناسبات انسانی با معنای مفهوم: پرورش کودکان و گسترش آموزش، مراقبت از بیماران و معلولین، اعمال کار خلاق، تمرین هنر و علوم، تجربه عشق، اکتشاف جهان و کیهان، آیا جامعه‌ای که بالاترین اولویت را به مبارزه علیه سرطان و بیماریهای قلبی، به مطالعه، رشد شخصیت و هوش کودک، به فهم و کاهش بیماریهای عصبی و روانی اختصاص می‌دهد، جامعه‌ای چنین کسل‌کننده و بی‌جذبه‌ای در مقایسه با دنیای پر تحرک و شفقت انگیزی است که ما در آن زندگی می‌کنیم؟ آیا آزادی زندگی طولانی‌تر و سلامت روحی و جسمی بیشتر، کم اهمیت‌تر از آزادی خرید و تلویزیون رنگی است؟

نبودن بازار رقابت، به‌بجوجه مستلزم فقدان نوآوری در تولید نیست. در واقع در سراسر تاریخ، اکتشافات و اختراعات عمده، کاملاً "خارج از هرگونه پیوند تجاری انجام گرفته است. هنگامی که انسان برای نخستین بار آتش را حفظ کرد، سود وجود نداشت. کشاورزی و ذوب فلز، توسط بازار بوجود نیامدند. چاپ، برای بدست آوردن پولی اختراع نشد. بسیاری از پیشرفت‌های بزرگ پزشکی - از جنس تپاساتور، واز کخ تا فلیمینگ - به امید پاداش پولی نبود که پیش برده شد. موتور برقی در یک لابراتوار دانشگاه متولد شد و نه در یک کارگاه تجاری. حتی کامپیوتر - حالاً بگذریم از کیهان پیمای - بخاطر مقاصد عمومی (اگرچه نظامی) طرح ریزی شد و نه برای شروتمند کردن سهامداران خصوصی. کوچکترین دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم که زوال مناسبات بازار و پول، منتهی به از بین رفتن نوآوری تکنولوژیک خواهد شد. زیرا محرک‌های آن، در چیزی بسیار عمیق‌تر از رقابت مز دورانه - یعنی در گرایش طبیعی تولیدکنندگان معمولی برای حفظ کار خود و درکنج‌گاو علمی - فکری غیر اجباری موجودات انسانی - نهفته است.

بهمین سان، پایه‌ای برای این تصور شایع وجود ندارد که برابری اجتماعی - مانعی است برای کارآئی اقتصادی. دلیل عکس آنرا می‌توان براحتمی از تجربه کیبوتصی اسرائیل آورده در آنجا سومین نسلی بوجود آمده است که در محیطی زندگی می‌کنند که با فقدان اساسی مناسبات اساسی پولی در هر دو حوزه، تولید و توزیع مشخص می‌گردد. کیبوتصی، البته، یک اجتماع سوسیالیستی نیست. برعکس، کیبوتصی یک دهکده مهاجر نشین نظامی است که بمثابة یک حاشیه، مستعمراتی علیه جمعیت فلسطینی، پناهمه، کشاکش‌ها و فساد می‌کنند. متضمن این نقش است، عمل کرده است. از این گذشته، کیبوتصی در اقتصاد سرمایه داری جا گرفته است. بکه از سویسید آن بهره‌مند می‌شود، و از نظر بیرونی نیز با مناسبات سرمایه - کارمزدوری، بطرز فزاینده‌ای در هم تفسیر شده است. لیکن دقیقاً "بدلیل این شرایط نامساعد، بسیار قابل ملاحظه است که لغو ساده پول و مناسبات بازار در داخل کیبوتصی باید به این همه نتایج اقتصادی - اجتماعی که ما رگس وانگلس پیش بینی

می کردند. منتهی می شد، برغم محکوم کامل یاداش ها و تحریریم های پولی، مردم در کیبوتص بطور معمولی و موثر تولید می کنند. در واقع بطور متوسط، کارآتر از اقتصاد بازار پیرامون خود هستند. هیچ نوع جدیدی از نابرابری اقتصادی، امتیازات، استثمار یاستم، پدیدار نگردد دیده است. در آنجا، خشونت و خیانت همگی از بین رفته اند. در آنجا نه ندانی وجود دارد. دونه ار دوگاه های کار "اصلاحی" متوسط سطح بهداشت، فرهنگ و رفاه اجتماعی، بطرز چشم گیری از کل جامعه، اسرائیل بالاتر است، و آزادی سیاسی و فرهنگی بالا. مانعی وجود دارد. همه اینها فقط از طرف مدافعین سیستم، بلکه از طرف ناظران بسیار منتقدی، نظیر برنویلتهایم روانکاو، دیتتر سیولیرال و ملغور داسپیر و جامعه شناس، مورد تایید قرار گرفته است. البته تضادهای زیادی نیز وجود دارد. بین نسل ها و جنس ها، بخاطر یک چیز، کیبوتص یک اتوپیای تمام و کمال نیست. تمایلات و رفتار فردگرایانه، بهیچوجه بعلت برابری اقتصادی - اجتماعی، از بین نرفته است. و بالاخره، چرا باید بپروود؟ نشانه یک جامعه بی طبقه، نه در تشابه بین افراد تشکیل دهنده آن جامعه، بلکه در بیشترین تمایز در وسیع ترین تعداد افراد آن می باشد. هدف سوسیالیسم، بیشتر نه در سوسیالیسم - بلکه در مشخص بلکه در مشخص کردن جامعه است. یعنی کاملترین رشد ممکن شخصیت بی همتای هر فرد.

۷- خودمدیریت بهم مرتبط کارگران *

از اینرو، موضوع محرکه - برای کارآیی، همکاری و نوآوری - مساله ای نیست که یک دموکراسی سوسیالیستی نتواند از عهده انجام آن برآید. دشواری آنی تر، در نهادی کردن خودحاکمیت مردم است. چگونه میتوان حد اکثر ارضاء مصرفی اساسی را حداقل حجم کاری تولیدکننده ترکیب نمود؟ الکنووه، بدرستی روی این تناقض درنگ مینماید، که هیچ مارکسیست جدی آنرا انکار نخواهد کرد. لیکن انگشت گذاشتن بر این تضاد واقعی - یعنی اینکه شما نمیتوانید کالاها و خدمات بی نهایتی در ساعات کار انسانی، که گرایش به ایاضفر در هفته داشته باشد، تولید کنید، مگر با ابوتیسم "کامل و تمام عیار" که خود در ماه آینده ای دور کم گشته است - بمعنی این نیست که نمیتوان ارضاء نیازهای مصرفی اساسی همه موجودات انسانی را بطرز چشم گیری افزایش داد، در حالی که بار سنگین و بیگانگی از کار تولیدکنندگان مستقیم بطرز بسیار معمولی کاهش می یابد. سیستمی از خودمدیریت صریح و روشن میتواند در تحقق این اهداف نقش بالائی داشته باشد. مکانیسم ها و نهاد های عمده آن میتواند بشکل زیر عمل کند.

کنگره های منظم - بگذارید بخاطر ساده کردن مساله بگوئیم سالانه - ملی، و در اسرع وقت ممکن، کنگره - های بین المللی، شوراهای کارگران و توده ای، تقسیمات بزرگ محصول ملی را، با شروع از آلترناتیوهای یکدست و جامعی که در انتخابات آن کنگره ها، توسط تمامی شهروندان، پیشاپیش مورد بحث قرار گرفته

۶ - سزار میلشتاین، برنده جایزه نوبل پزشکی ۱۹۸۴، از تبدیل یک اکتشاف به حق ثبت اختراع، که میتواند تا ۱۹۹۰ یک بازار ۱ میلیاردی بوجود آورد، خودداری کرد: "حق ثبت اختراع، بمعنی سری نگهداشتن همه چیز است، حال آنکه ما برای کاربرد آن می اندیشیدیم. این یک توهین تند نسبت به علم است. حقوق ثبت اختراعات، یک حیلۀ فکری است." - ساندقتایمز، ۲۱ اکتبر ۱۹۸۴.

۷ - مراجعه شود به Bruno Bettelheim، "کودکان رویا" نیویورک، ۱۹۶۹. و "بین بیت ها الهامی، بیست سال بعدتر"، نیویورک، ۱۹۸۲، "کونار هانیسون" مدل کیبوتص"، فرانکفورت، ۱۹۸۲، دیتتر سیمو،

است، تعیین مینمایند. انتخاب‌ها، یعنی نتایج قابل‌پیش‌بینی هر روش قابل‌اتخاذ، با وضوح تمام بیان خواهند شد: متوسط حجم‌کاری (طول هفته‌کاری)، الویت نیازهای که باید برای همه، از طریق تخصیص منابع تضمین شده، برآورده شود (توزیع "آزاد")، حجم منابع اختصاص یافته به "رشد" (منندوق ذخیره + مصرف اضافی جمعیت + سرمایه‌گذاری خالص، بمثابة کارکرد تکنولوژیکی روش‌های انتخاب شده، بار دیگر با وضوح بیان میشود)، حجم منابع کنار گذاشته شده برای کالاها و خدمات "غیر اساسی" که باید از طریق مکانیسم‌های پولی توزیع گردد، حداقل و حداکثر درآمدهای پولی، سیاست قیمت‌گذاری کالاها و خدمات قابل عرضه به بازار، باین ترتیب چهارچوب عمومی برنامه، اقتضای، برپایه انتخاب‌های آگاهانه اکثریت کسانی که در این انتخاب‌ها تصمیم‌دهنده هستند، استقرار خواهد یافت. با شروع از این انتخاب‌ها، یک برنامه (Plan) عمومی کلی بهم پیوسته‌ای، با استفاده از جدول‌های داده‌ها و ستاده‌ها، و ترازنامه‌های مادی، که منابع موجود برای هر شاخه جداگانه تولید (بخش‌های صنعتی، حمل‌ونقل کشاورزی و توزیع) و زندگی اجتماعی (آموزش، بهداشت، ارتباطات، دفاع، در صورت ضروری بودن و غیره)، ترسیم میشود. کنگره‌های ملی یا بین‌المللی فراتر از این دستورالعمل‌های کلی نمیتواند بود و کاری با تصریح جزئیات هر شاخه یا واحد تولیدی یا منطقه ندارد.

نهادهای خودمدیریت - بعنوان مثال، کنگره‌های شوراهای کارگران در کفش، تغذیه، تجهیزات الکترو-نیک، صنایع فولاد یا انرژی - زمان کارناشی از برنامه کلی را در بین واحدهای تولیدکننده موجود تقسیم خواهند کرد یا ایجاد واحدهای تولیدی اضافی را، در صورتی که اجرای هدف‌های مقدار تولید در یک زمان کاری معین آن الزامی سازد، برای دوره بعد طرح ریزی خواهند کرد. آنها میانگین تکنولوژی را (که بتدریج برپایه دانش موجود به نقطه مطلوب تکنیکی خواهد رسید) - یعنی، میانگین مولدیت کار، یا میانگین هزینه‌های تولیدی -، کالاها را که باید تولید شوند، جزء به جزء طرح خواهند کرد. لیکن بی آنکه واحدهای کم‌مولد، تا وقتی که محصول کلی در جاهای دیگر هنوز نیازهای کلی رانمی‌پوشاند و تا وقتی که مشاغل جدیدی برای تولیدکنندگان مربوطه، و در شرایط تضمین شده و مطلوب از نظر آنها ایجاد نشده، حذف گردد. در واحدهای تولیدی سازنده تجهیزات، ضریب تکنیکی ناشی از گام‌های پیشین، تا حد زیادی، نسبت در آمیخته تولید را تعیین خواهد کرد که نتیجه مشورت‌های قبلی بین شوراهای کارگران و کنفرانس‌های مصرف‌کنندگان، که بطرز دموکراتیکی توسط توده شهروندان انتخاب شده‌اند، خواهد بود. مدل‌های مختلفی - بعنوان مثال، مدهای مختلفی در کفش - میتواند به آنها عرضه شود که مصرف‌کنندگان نیز میتوانند آنها را آزموده و انتقاد بعمل آورند و این مدل‌ها بامدل‌های دیگر جایگزین گردد. نمایشگاه‌ها و اوراق تبلیغاتی میتواند ابزار عمده این آزمایش باشد. اینها شاید نقش "فراندوم" را بازی کنند. مصرف‌کننده‌ای که حق دریافت ۶ جفت کفش در سال را دارد، میتواند در برابر صدای بیست نوع کفش قابل خرید، علامت بگذارد. مدل ترکیبی، آنوقت برپایه نتیجه این فراندوم، که بواسطه مکانیسم‌های مابعد تولیدی که انتقادهای مصرف‌کنندگان در بعد از تولید منعکس مینماید، تعیین خواهد شد. در مقایسه با مکانیسم بازار، امتیاز بزرگ این سیستم، نفوذ بسیار وسیع مصرف‌کنندگان بر آمیخته تولید و محو اضافه تولید - یعنی متوازن کردن ارجحیت مصرفی و تولید بالفعل که اساساً "قبل از تولید و نه بعد از فروش" و باینکه ذخیره احتیاطی از ذخایر اجتماعی که بطور اضافی تولید شده‌اند، رخ می‌دهد. می‌باشد که بطور تجربی (بآماري)، بعد از چند سال به نقطه مطلوب می‌رسد. آنگاه، شوراهای کارگری کارخانه‌ها، آزاد خواهند بود که این تصمیمات شاخه‌ای را در سطح واحد تولیدی، آنگونه که دولت دارند، پیاده کنند. یعنی تولد یودفرآیند کار را

تحقق تمامی اقتصاداوقات کاری که آنها باید عملی سازند، سازمان دهند. اگر آنها بتوانند به هدف بازده تولید، بجای بیست و سه ساعت در هفته، در بیست و دو ساعت بر سندن بعد از تسلیم کالاها، خود به آزمایش کینیت کالا - در آن صورت از یک کاهش زمان کاری بهره مند خواهند شد، بی آنکه کوچکترین کاهشی در مصرف اجتماعی پدید آید.

برتری خود مدیریت

الک نووه، در جائی خاطر نشان می سازد: "هیچ جامعه ای، بیک مجمع انتخاب شده نمیتواند با ۱۵ ارای در برابر ۷۳ رای، تصمیم بگیرد که ده تن چرم به کجا اختتام یابد یا چگونه صد تن آسیدسولفور بیک تولید شود." (۸) در مدل خودمدیریت صریح ما، هیچ مجمعی مجبور نخواهد بود این دو تصمیم را زمان واحدی اتخاذ کند و هیچ مجمع "مرکزی" یا هیئت برنامه ریزی ناگزیر از اتخاذ آن دو تصمیم نخواهد بود. اما، بچه دلیلی، کنگره شوراهای کارگران صنعت چرم سازی، نمیتوانند بایک اکثریت آراء (احتمالا "بعد از یک بحث، با تفاهم و رضایتی بیشتر) درباره، تخصیص چرم (اینکه کمیت های بسیار کوچک در مثال مورد ذکر باید به شورای کارخانه واگذار شود، چیز دیگر است)، بمحض اینکه هدف های مصرفی محصولاتی که در آنها از چرم استفاده میشوند و نهادهای دیگری آنرا تعیین کرده اند، تصمیم بگیرد؟ چرا آنها نمیتوانند کل مثلا "۵۰،۰۰۰ تن محصول سالیانه چرم را در بین چندین کارخانه (مانند هر بنگاه بزرگ چندکارخانه ای سرمایه داری چرم سازی امروزه) تقسیم نمایند و بهره واحدی، "مشتریان" خاصی خود را (یعنی مقصد کمیت های مورد تقاضای چرم) دهند؟ آیا نمایندگان چنین کنگره ای، در واقع بهتر از هر تکنوکرات یا کامپیوتری، تخصیص هارا، بدلیل آشنائی بهتر از صنعت خودشان و ملاحظه، بسیاری از چیزهای فکر نشده ای که هیچ هیئت مرکزی یا بازار در محاسبات خود بحساب نمی آورد یا در بهترین حالت بطور تصادفی بحساب می آورد، نمیتواند مورد بررسی قرار دهد؟

درواقع، عظیم ترین "اشتباهات" در تخصیص، بطور مداومی در اقتصاد بازاری بوقوع می پیوندد که هیچ مجمع کارگری حساسی هرگز، آنها را مرتکب نمیشود. برنامه ریزان سرمایه داری، ساختمان سد اتیایپو در برزیل را ۸ میلیارد دلار ارزیابی کردند. هزینه آن امروز ۱۸ میلیارد دلار می باشد و تازه، بیلبان هزینه تمام نشده است. در دیو (Deeve)، تراست ماشین آلات کشاورزی آمریکا، محصولات، برغم وجود یک رقابت سخت، بارها باید از نوظراحی شریذ، زیرابین مهارت ها و منافع طراحی و مهندسی تولید، ناسازی بیمارگونه ای وجود دارد. در گوگد فعلی، کمپانی اتومبیل سازی باموی، باواریا، ناگهان کشف کرد که میتواند صورت برداری موجودیها را از یازده روز به پنج روز محصول کاهش دهد. یعنی بیشتر از ۵۰ درصد چنین نمونه هائی میتواند باراده، چندین برابر شود.

بعلاوه، نهادهای خودمدیریت ملی، میتواند اداره خدمات عمومی - مسکن، آموزش، بهداشت، مخابرات، حمل و نقل، توزیع - را بر عهده گیرند. در اینجانیز شوراهائی وجود خواهند داشت که توسط شهروندان مربوطه انتخاب شده اند، و باید قبل از اجرای نهائی تصمیمات، مشورت نمایند آنگاه، نهادهای منطقه ای و محلی، این منابع تخصیص یافته را، با حداکثر آزادی ابتکار، برای بهترین استفاده از آنها در جهت ارضای مصرف کننده و کاهش در تلاش تولیدی، بکار خواهند بست. بیک چنین سیستمی، به مفهوم مارکسیستی زوال دولت، مضمون خواهد بخشید. این امر امکان خواهد داد که دستکم نیمی از وزیران معاصر، در بیک آن، توسط

۸ - "اقتصاد سوسیالیسم عملی"، ص ۷۷.

نهادهای خودمدیریت تعویض شود. این امر همچنین موجب خواهند شد که در تعداد کارمندان، از جمله در حوزه برنامه ریزان، کاهش اساسی صورت گیرد. در عین حال، این بدان معنا خواهد بود که میلیونها نفر از مردم، نه فقط بطور جدی مورد "مشورت قرار می گیرند، بلکه در تصمیم گیری بها و اداره، مستقیم اقتصما دو جامعه، شرکت کنندگان واقعی هستند. تقسیم اجتماعی کار بین اداره شده ها و اداره کنندگان - بین روسا و مرئوسین - شروع به زوال خواهد کرد.

دستگاه اداری، دیگر در "سطح مرکز" انحصاری نبوده، و بیشتر از واگذاری خودمدیریت در سطح کار - خانه، فراتر نخواهد رفت. هر دو در سطوح مرکزی و عدم تمرکز، مختلط خواهند بود. اکثریت توده های شهر - وند که در این تصمیم گیری شرکت دارند، بر پایه فعالیت حرفه ای تمام وقت اشتغال نخواهند داشت، بگه بخوانند تمام اوقات خود را یا به جلسات یا ستر به این جلسات بگذرانند. از آنجائی که تصمیمات مورد بحث، مستقیما "شرایط کاری و رفاه بالفعل آنان اثر خواهد گذاشت، بنابراین میتوان فرض کرد که آنان بیک موضع صوری بی تفاوت نسبت به مسئولیت های خود نخواهند داشت، بلکه بطور جدی در فرآیند اداری مشارکت خواهند کرد. کاهش در هفته کاری و ظرفیت اطلاعاتی و ارتباطاتی کامپیوترها، پایه های مادی اصلی برای پخش موفقیت آمیز نیرو را فراهم خواهند ساخت. (۹)

درآمدهای پولی اضافی و واحدهای تولیدی و توزیعی، فراتر از تخصیص تضمین شده از دکالاهای خدمات، محاسبه خواهد شد؟ آنرا میتوان نسبت به کنترل کیفیت و رضا مشتری در یک طول زمانی معین: با ضریب فشار کاری (معادن و دیگر مراکز تولیدی صعب و دشوار، دستمزدهای بالاتری را دریافت خواهند کرد)، شاخص گذاری کرد. برای کالاهای واسطه ای، تحویل بموقع، بخشی از شاخص کنترل کیفیت و رضا مصرفی را تشکیل خواهد داد. چنین سیستمی، این امتیاز را خواهد داشت که محتوی هیچ نوع چفت و بست دل سرد کننده ای برای جریان علنی و شرافتمندانه اطلاعات درباره منابع و امکانات بالقوه و واحدهای تولیدی کننده یا مصرف کننده، نخواهد داشت، چرا که بیک نیروی کار خود - مدیر، نفعی در پنهان کردن حقایق ندارد. نووه، بشدت علیه این ایده برمیخیزد که جریان درست اطلاعات را میتوان مسلم فرض نمود. اما او علت اصلی تدارک اطلاعات نادرست در جوامعی نظیر اتحاد شوروی - یعنی نفع مادی مدیران کارخانه، که با محصول فیزیکی کارخانه هایشان گره خورده است - را نادیده می گیرد. شمانمیتوانید بدون از بین بردن علت، معلول را از بین ببرید، بعلاوه، جریان کامپیوتریزه اطلاعات، بطور اتوماتیک با جریان کالاهای همراه است که میتواند در تامین اطلاعات درست درباره داده های رای بیک برنامه ریزی متمرکز دموکراتیک، گامهایی سترگ به پیش بردارد.

در یک مقیاس جهانی، اجزاء چنین سیستمی چگونه میتواند بر هم پیوندد بخورد؟ باید از همان ابتدا تا یک نموده خود - مدیریت دموکراتیک، بمعنی این نیست که هر کس درباره هر چیزی تصمیم گیری کند. در چنین صورتی، نتیجه روشن بود: سوسیالیسم ناممکن است. در آن مفهوم، چهار میلیارد موجود انسانی حتی عمر

۹- بیک تحقیق فشرده تحت نظریه و فسور دورنر، محافظه کار آلمانی، بطور تجربی نشان داده است که بیک کامپیوترها، مردم معمولی میتوانند بسیاری از مسائل غامض برنامه ریزی اجتماعی - اقتصادی خود را در سطح بیک شهر نسبتا متوسط، حل کنند آنچه آنها نیاز داشتند، داشتن بیک اطلاعات بالای خدمت متوسط. یادانش پیشرفته بسیار زیاد نبود. کلیه توانائی آنان، این احساس بود که مسائل شان تحت کنترل است، و این اعتقاد که آنان قدرت واقعی برای تصمیم گیری داشتند. مراجعه شود به دورنر: "

محاسبه شده هزینه‌های داده‌ها و ستانده‌ها مرتب باشد. عبارتی دیگر، این واحدها، شرکت‌های مستقل هستند. ما با این چشم‌انداز موافق نیستیم، بنظر ما، ارتباط دادن درآمدهای گروهی یا شخصی با " سود"، معنی وار نکردن محرک‌های قوی برای عدم عقلانیت بوده و در نتیجه، تصمیمات متعددی که بعنوان کارکرد منافع ویژه و بخش‌بخش شده اتخاذ می‌شود، خطر يك غارت اجتماعی وجود دارد. درست بنابه همان دلایل، ما معتقد نیستیم که توافق بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، باید برپایه، پاداش و تنبیه پولی استوار باشد. عبارات دیگر، مناسبات واقعی بازار - یعنی مبادله، کالائی که از طریق پول انجام می‌گیرد - باید اساساً محدود به مناسبات - داخلی بین بخش‌های تعاونی و خصوصی از یکسو، و مصرف‌کننده، فردی یا بخش سوسیا - لیستی از سوی دیگر، گردد. نتیجه آن خواهد بود که در کشور هلی پیشرفته صنعتی، چنین مناسباتی، يك وزن در جه دوم در محصول و مصرف خواهد داشت. پویایی‌گذار، حرکت بسوی زوال تولید کالائی، و نه گسترش آن، خواهد بود.

دوم اینکه، آلتک‌نووه، بین " بخش دولتی" متمرکز، که در آنجا استدلال می‌کنند که مقیاس و پیچیدگی تکنیکی، خودمدیریت تولیدکنندگان را نمی‌کند، و بخش " سوسیالیستی" بنگاه‌های کمتر در هم ادغام شده، که خودمدیریت می‌تواند در آنجا عمل کند، قائل به تمایز میشود. در آنجا نیز چنین، بنظر می‌رسد که او تفاوت درآمدها را برای هر دو بخش، و شاید حتی برای بخش تعاونی، ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌داند. نووه می‌نویسد: " تفاوت در درآمدها (نوعی بازار کار) تنها آلترا تئو شناخته شده برای هدایت کردن کار است. ضروری است که در اینجا از آشفته فکری حذر شود: شاید یک نفر بگوید که در یک واحد اجتماعی (کمون) یا یک کپیوتس خوب، می‌توان برابری کامل و گردش نوبتی در مشاغل را داشت. لیکن این را نمی‌توان در باره کل جامعه تعمیم داد، بخشاً" باین دلیل که این کار فقط با تعداد کوچکی از مردم که هم‌دیگر را می‌شناسند و بطور روزمره هم‌دیگر را می‌بینند، عملی است، و بخشاً" نیز باین دلیل که چنین واحدهای اجتماعی، فقط آدم‌های پر علاقه باین نوع از زندگی را می‌توانند بخود جلب کنند" (۱۱). استدلال نووه در اینجا، باندازه، کافی منطبق با عقل سلیم بنظر می‌آید، ولی در واقع برپایه یک سلسله از جزم‌ها و پیشداوریه‌ها استوار است. زیرا درست نیست که فقط بین " هدایت استبدادی کار" بازار در کار، انتخاب وجود دارد. توزیع کار بشیوه تعاونی، یک آلترا تئو واقعی است. این نیز بی‌مورد است که گفته شود که سازمان‌های در مقیاس بزرگ، فقط برپایه تفاوت در درآمدها قابل اداره هستند. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، اتحادیه‌ها و کلیساهای که صدها هزار نفر اعضا را در بر می‌گرفتند، غالباً " توسط کسانی اداره می‌شدند که هیچگونه پاداش و امتیاز مادی مهمی دریافت نمی‌کردند. همانگونه که خود آلتک نووه، اشاره می‌کند، وضع سازمانهای بزرگ علمی - تعاونی‌های تولیدی بزرگ که جای خود دارد - نیز بهمین ترتیب بود. نووه در جای دیگری بدرستی خاطر نشان می‌سازد که تعداد کمی از پروفیسورها ممکن است در صورت پرداخت دستمزدهای بیشتر، آشفال جمع‌کنی را ترجیح دهند. لیکن این ملاحظه، درست در جهت عکس فرضیه عمومی او در اینجا است. از این استدلال چنین بر می‌آید که باید برای کار نامطبوع، کثیف و سخت - و نه کار اداری یا ماهر (مگر اینکه جامعه برای بدست آوردن مهارت، پول بپردازد) باید دستمزدهای بیشتری پرداخت.

شاید اساسی‌ترین اشکال در استدلال نووه، در جای دیگری قرار دارد. این اشکال را می‌توان در آنتونی تزهائی که او بین " تعداد کوچک مردم" و " سازمان‌های بزرگ" تدوین می‌کند، پیدا کرد. زیرا چیزی با سم شکل بزرگ بی‌ساختار - یعنی آتولیزه شده - وجود ندارد. یک کارخانه، مدرن، بانک، بیمارستان یا مدرسه

عالی مسلماً " از این نوع نیستند - تمامی نهاد‌های از این نوع، در واقع بر پایه و واحدهای کوچکی از همکاری اجتماعی عینی بنا شده‌اند: تیم‌های کاری، دفاتر، بخش‌ها، کلاس‌ها و غیره. چرا باید این غیر قابل تصور باشد که این واحدهای کوچکتر، خود را اداره کنند، و نمایندگان را انتخاب نمایند (از جمله بنویسند) که واحدهای بزرگتر را اداره می‌کنند، و سپس کل واحدها را اداره می‌کنند؟ پیش شرط‌های خودمدیریت دموکراتیک را باید در طبقه‌ای که سلول‌های نهاد‌های غیر دموکراتیک موجود عمل می‌نمایند، پیدا کرد. - یعنی در مناسبات کاری یک گروه کاری کوچکی از مردم که هم‌دیگر را می‌شناسند، هم‌دیگر را می‌بینند و بطور روزمره به هم‌دیگر نیاز دارند: - به عبارت دیگر، مشاغل آنان، بدون همکاری متقابل، امکان پذیر نمی‌باشد. از اینرو، برخلاف الکترو، ما معتقد هستیم که دامنه خودمدیریت، بسیار بیشتر تمام و همگانی است تا مربوط به یک بخش. و اینکه پاداش‌های پولی و امتیازات مادی، نه فقط ضروری و اجتناب ناپذیر نیستند، بلکه با اجرای دموکراتیک مسئولیت اداری، ضدیت دارد.

سومین اختلاف اساسی بین مدل نووه، و مدل ما، به نقش رقابت در آنها مربوط می‌گردد. نووه، نسبت به تاثیرات مخرب و فاسدکننده، رقابتی زشت در سرمایه‌داری موجود، آگاه است. اما با اینهمه، می‌خواهد که محرک‌های پولی در سوسیالیسم خود را نگهدارد. از اینرو استدلال می‌کند که باید بین اشکال " ملایم" و " نامطلوب" رقابت، قائل به تمایز شد. (۱۲) اما مثال‌هایی که او برای توضیح این تمایز نگار می‌برد، در واقع ربط اندکی از لحاظ اقتصادی را نشان می‌دهند. زیرا بسیار روشن است که " رقابت" برای بدست آوردن یک صندلی در " ارکستر ملی اسکاتلند"، برای پیروزی در مسابقات المپیک یا حتی برای انتخاب برای شورای کارگران " دوپون سوسیالیستی شده"، بر طبق بسیار ناچیزی با رقابت در فروش نفت، فولاد، تجهیزات سنگین، هواپیما یا موشک در بازار دارد. تا آنجا که ما میدانیم، انواع اول " رقابت"، هرگز باعث فقر و فلاکت میلیون‌ها انسان نمی‌گردد (این نوع رقابت باعث فقر فردی زیادی شده است. - لیکن سوسیالیسم مارکس هرگز توهمی نداشت که میتوان همه این موارد را حل نمود). در مقابل، نوع دوم رقابت، نه تنها کار را " باعث بیکاری انبوه و کاهش سطح زندگی - اگر نه فقر شدید - بلکه موجب جنگ‌هایی شده است که بسیاری از میلیون‌ها انسان تمام شده است.

مخمسای کاتب

با اینهمه، نووه، بیک مصادره بمطلوب ناخواسته‌ای متوسل میشود، زیرا بیک در کسنتی از بازار کاملاً متعدّد باقی میماند. ترکیب " بازار" و " سوسیالیسم" در اندیشه او، بطور اجتناب ناپذیری به تضادهای در هم‌آشفته‌ای می‌انجامد. نووه، کار را " مارکسیست‌ها را به درک اوتوپیا از سوسیالیسم متهم می‌کند. آنچه او نادیده می‌گیرد، اینست که پیش فرض‌های خود او - سطح بالائی از مسوولیت اجتماعی آزادانه پذیرفته شده از طرف افراد، که در عین حال با چهارچوب اجتماعی رقابت برای پاداش مالی و دست‌آوردهای مادی عجین است - بیان یک اوج اوتوپیا است. پیش فرض‌های نووه، بشیوه‌ای ملایم‌تر، بیادوار ادعاهای بی‌تزیور (یا وقیحانه) مقامات رسمی اتحاد شوروی است، مبنی بر اینکه شوروی میتواند بسوی ایجاد " انسان سوسیالیستی" حرکت کند، در عین حالی که نابرابریهای عظیم درآمدها و قدرت، و تلاش همگانی برای امتیازات مادی را همچنان حفظ می‌نماید. نووه، بطرف بی‌ثباتی رانده میشود، چرا که زندانی یک‌گیر و دار کاذب است. منطبق خطای او را میتوان در فراز زیر مشاهده کرد: " فرض کنیم که شانزده شرکت با بیشتر (سوسیالیزه شده یا تعاونی)

مشغول فراهم ساختن يك کالا يا خدمات هستند. ممکن است آن لباس پشمی، لقمه پندادن، محل رقص، هتل... های تعطیلات یا هر چیز دیگری باشد. آنها فعالیت مولده خود ابرمذاکره با مشتریان خود استوار می کنند. مشتریان میتوانند خود انتخاب نمایند که از کدام آنها، کالاها و خدمات مورد نیاز خود را بخواهند. همه میتوانند از عرضه کنندگان خود، که این عرضه کنندگان را آنها میتوانند انتخاب کنند، داده ها را از ممبران برای ممکن ساختن تولید را بدست آورند. آنها در ارضاء مشتری، منفی بی چون و چرایی دارند. ۰۰۰ ما میداریم که انگیزه رقابت ابتدا " پول نخواهد بود. ۰۰۰ اما نمیتوانیم فرض کنیم که توده مردم فقط بخاطر ارضاء موفقیت فعالیت خواهند کرد، و برای محركها یا همچنین تنبیهات مادی، نیازی نخواهد بود." (۱۳)

بخش نخست این استدلال، کاملاً " مورد قبول ماست. فقط باید این قید را قائل شویم که برای بسیاری از کالاهای پیچیده یا تجهیزات بزرگ، شانزده عرضه کننده نمیتواند وجود داشته باشد. لیکن بخش دوم استدلال، بهیچوجه بخش اول را دنبال نمی کند. بلکه بعنوان يك چیز اضافی یا الحاقی آمده است که فاقد هر گونه ربط یا پایه ای است. نووه فقط فرض کرده است که مردم فقط پیشوایه اخلاصی محض عمل می کنند یا برای محركهای مادی. لیکن این انتخاب، يك انتخاب کامل و جامع نمی باشد. چرا محركها و تنبیهات با خلعت غیر پولی و غیر بازاری نمیتواند وجود داشته باشد؟ تجربه هر کس، گواه اهمیت این نوع محرك و تنبیهات حتی در چهارچوب سرمایه داری است. اگر بیشتر از ۹۹ درصد رانندگان اتومبیل، چراغ ترافیک را رعایت کنند، اساساً " باین دلیل نیست که میخواهند از پرداخت جریمه بخاطر نقض آن احتراز نمایند، بلکه میخواهند زندگی طولانی تری داشته باشند. آن غریزه سالم برای حفظ خود، با يك انگیزه انسانی همگانی دیگری ارتباط نیست: میل برای بحداقل رساندن کار غیر خلاق، بحسالت آور، مکانیکی و پیر در در - کسار، درست بعنوان ابزار تامین کالاها و خدمات مصرفی انجامی گیرنده که در حکم از دست دادن وقت زنده است. همواره يك محرك بال قوه ای برای راستن از فشار کاری با سازماندهی بهتر آن وجود دارد. که محرکی بسیار قدرتمند است. از اینها گذشته، بنظر می رسد که نووه، امکان يك " سود سهام اجتماعی " را فراموش کرده است. چرا نباید میزان اضافی ای از کالاها و خدمات رایگان، به بازده کل اقتصادی جامعه در سال، که از طریق بحث علنی و مخابرات، در معرض اطلاع همگانی قرار گرفته است، مرتبط باشد؟ آیا این محرکی برای همه تولید کنندگان و توزیع کنندگان نیست که کمیت را افزایش داده و کیفیت محصول را بهبود ببخشند و سازماندهی کار خود را عقلانی نمایند، اگر افزایش معینی در میزان کالاها و خدمات عملاً " تولید و مصرف شده، با گسترش ویژه ای از استراحت و سفر رایگان برای همه (اگر اکثریت آنها بپذیرند) ببینند داشته باشد؟

لیکن نووه، بعد از ساختن يك قطب بندی مصنوعی از انگیزه های ذهنی، که او را بطرف محركهای پولی سوقی دهد، همچنان عوارض بطور عینی غیر منطقی ترکیب اقتصاد بازاری وسیع با بخشی از کالاها و خدمات رایگان و مالکیت اجتماعی را، به فراموشی می سپارد. زیرا اگر سود، مکانیسم پایه ای تخصیصی منابع باشد، دلیلی وجود ندارد که نتایج منفی آن، که در نظام سرمایه داری اینهمه با آن آشنا شدیم، دوباره ظاهر نشود. مهم است که توجه داشته باشیم، وقتی نووه به خطرات توسل به محركهای پولی می پردازد، مثال های او بسیار فرعی و حاشیه ای هستند. و نه ائتلاف عظیمی که تولید برای سود بداند می انجامد: اضافه ظرفیت، اضافه تولید، بیکاری، اندام تجهیزات و کالاها. همه این پدیده های تپیک، به مصرف کنندگان و تولید کنندگان، ضروری سنگین تر از فرضاً " هزینه های اضافی ناشی از فقدان " انضباط سود و خسارت " می رسد. این درسی نیست که آدم بطور روزمره از سرمایه داری بیاموزد، بلکه آنرا بطرز در دناکی در جوامع ما بعد سرمایه داری نیز میتوان

آموخت. تجربه عملی در آنجاها - قبل از همه در یوگسلاوی و لهستان - اما مثال‌های دیگر نیز همان راه را طی خواهند کرد. - نیز نشان می‌دهد که تلاش برای اصلاح انحرافات و کارکرد بدیدر نامه‌ریزی متمرکز بوروکراتیک از طریق تکیه فزاینده بر مکانیسم‌های بازار، بعد از موفقیت‌های اولیه، به ترکیب رویه‌رشدی از بیماریه‌های بوروکراسی با بیماریه‌های بازاری می‌انجامد، و همدیگر را نه رقیب و ملایم‌تر، بلکه تقویت مینمایند.

این الگو، در مورد چین - یعنی مطلوب‌ترین مورد طرفداران سوسیالیسم بازار نیز صادق است، زیرا هر چه یک کشور عقب مانده‌تر باشد، بهمان نسبت نیز مکانیسم‌های بازار، و قبل از همه در حوزه «کشاورزی»، ضروری‌تر هستند. - تردیدی نیست که شکست ممیبت بار میراث "جهش بزرگ‌بیه پیش" مفهوم کاملاً "غیر منطقی و وهم‌آلود برقراری بلافاصله کمونیسم - به پیشرفت بزرگی در روستاهای چین انجامیده است. - مولدیت و محصول بالا رفته اند و ما از افزایش یافته‌ای اکنون در زمین بوجومی آید. این امر نتیجه آزادسازی انرژی‌های بسیار مولد دهقانان چین یعنی شاید توانا ترین طبقه دهقان در جهان، بود که سنت دوهزار ساله - ای از کشت فشرده در پشت سر خود دار دو همتائی برای آن - نه فقط در اروپای شرقی - بلکه در اروپای غربی نمیتوان یافت. - لیکن ما از افزایش یافته - غلات، همواره خود ما از افزایش یافته تری از کار روستائی بوجومی آورد، و کاری کمتر، غذائی بیشتر تولید می‌کنند. - بر سر این جمعیت اضافی، در ظرف پانزده، بیست یا سی سال، چه خواهد آمد؟ اگر بر عهده بازار و اگزار شود، نتیجه، بوجود آمدن یک بیکاری عظیم در چین خواهد بود. - مساله‌ای که هم اکنون در شهرهای بزرگ حامی گردد، تنها صنعتی کردن برنامه‌ریزی شده میتواند جمعیت اضافی روستائی را بخود جذب کند، و فقط صنعتی کردن برنامه‌ریزی شده «دموکراتیک» - و نه بشیوه بوروکراتیک - میتواند (از عهده «چنین کاری برآید، بی آنکه به تشنجات اشتراکی کردن اجباری که در شوروی بوجود آمد، دامن زند: که خود واکنش هراس آلودی بود در برابر شتاب بازار در اتحاد شوروی.

نوه، با نایده گرفتن عیار سنگین عوارض اقتصادی منفی بازار، یک دلیل منطقی سیاسی مثبتی برای آن ارائه می‌دهد. - اینکه بازار، قدرت تصمیم‌گیری را پخش می‌کند و بنابراین سدی است علیه خودکامگی. - این گفته در واقع همان توجیه سنتی لیبرال برای بازار است. - اما لباس سوسیالیستی به آن پوشاندن، فقط یک بدفهمی است. - پذیرش همراه بازار درآمدهای نابرابر برای اداره کنندگان، آنرا روشن می‌سازد. - زیرا اگر اداره کننده‌ها، از مواضع مدیریت، امتیازات مادی بدست بیاورند، آنان حتماً "سعی خواهند کرد که آن مواضع را در تصرف دائمی خود نگه‌دارند. - یعنی همراه آنها، تمامی رفتار بلحاظ سیاسی ستمگرانه و بلحاظ اقتصاد - ی غیر عقلانی را که ذاتی چنین تلاش‌هایی است، حفظ نمایند. - قدرت، گرایش به انحصاری شدن خواهد داشت.

پخش قدرت که نوه از آن سخن می‌گوید، بدون تفکیک قدرت از امتیاز، قابلیت تحقق ندارد. - این گفته از باب ایمان نیست بلکه استنتاج تجربی از تمامی تاریخ ثبت شده، بشری می‌باشد. - بعضی این که قدرت و امتیاز با هم در آمیختند، منطقی از دموکراسی فاصله خواهد گرفت، و بسوی انحصار اطلاعات، دانش، و کنترل توسط یک اقلیت کوچک حرکت خواهد کرد. - نوه، می‌خواهد که دامنه یک سوسیالیسم دموکراتیک را فراخ تر سازد. - لیکن بعضی اینکه او زیاده‌اش پولی برای مدیریت را امضا می‌کند، تصادفی نیست که سخن او بیه ضرورت یک دولت قوی می‌انجامد. - (۱۴) با وجود قاطعیت انتقاد او از "سوسیالیسم واقعا" موجود، "باین ترتیب او سخن خود را با دو پیش‌نهاد به پایان می‌برد که بطرز ناخوش آیندی، بیشتر به واقعیت نظام بوروکراتیک شوروی نزدیک تر است تا سوسیالیسم مارکس. - مهم است که نوه همان واژه‌ها را در باره بوروکراسی

لهستان، در انتقاد خود از امتناع "همبستگی" برای پذیرش کاهش سطح زندگی کارگران لهستان، بکار می‌برد. (۱۵) او با چنین اقدامی، فراموش می‌کند که مسئولیت و خامت اقتصادی، نه درخواست‌ها و اعتصاب کارگران، بلکه درکل الگوی سودمدیریت بوروکراتیک قبل و بعد از ۱۹۸۰ قرار دارد. بهمین سان، او، تضاد حل‌ناپذیر بین خودمدیریت کارگران و "سوسیالیسم بازار" را که امروز یوگسلاوی را به آستانه انفجار کشانده است، بحساب نمی‌آورد. اگر در تحلیل نهایی، در مورد محصول و اشتغال، در پشت تصمیم تولیدکنندگان، "قانون عینی اقتصاد" عمل می‌کند و قانون ارزش واقعا "بهمان معناست - آنگاه، کارگران نمیتوانند آن تصمیمات را در سطح کارخانه، واحدا اجتماعی خود یا در سطح ملی بگیرند. آیا الگوتاریخ دیگری وجود ندارد؟ بار سنگین این مقاله، خوشبختانه برای این استوار بوده که راه برون رفتی وجود دارد - یعنی یک خودمدیریت متمرکز و بشیوه مومکر، اتیک با هم پیوند خورده، یعنی خودحکومتی برنامه‌ریزی شده - مجمع تولیدکنندگان، حاکمیت توده‌ای، بربیک فرض هم‌آهنگی از پیش ساخته یا کامل بین منابع عام و خاص در جامعه استوار نمی‌باشد. بلکه برعکس، فرض مسلم بر اینست که ستیز منافع اجتناب‌ناپذیری بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، بین واحدهای تولیدی بلحاظ تکنیکی بیشتر یا کمتر پیشرفته، بین مردم بلحاظ اجتماعی بیشتر یا کمتر فعال، و بین مناطق بلحاظ اقتصادی و فرهنگی بیشتر یا کمتر توسعه یافته، وجود خواهد داشت - خودمدیریت بوروکراتیک، دقیقا "یک سیستمی از حفاظت محکم ارائه می‌دهد تا مانع از این شود که این تضادها بر برنامه‌ریزی عقلانی یا همکاری اجتماعی، از طریق منازعه طبقاتی احیا شده و خشونت جانسوز، لطمه‌زند. برعکس، "سوسیالیسم بازار" راه‌حلی برای معایب افسانه‌سرمایه‌داری در باره بازار آزاد یا تقلید بوروکراتیک از یک سوسیالیسم آزاد، نمی‌باشد. اقتصاد مختلطی که "سوسیالیسم بازار" پیشنهاد می‌کند، صرفا "یک فلاکت مختلطی بیش نیست. اقتصاد واقعی یک سوسیالیسم عملی و مطلوب، بر هر دوی این الگوتاریخها پیشی خواهد گرفت. برخلاف اعتقاد اعلام شده، آلت-نوو، Tertium detur -

سرانجام، بحث مادر باره - آنچه‌ی‌است که مساله مرکزی تاریخ بشری را تشکیل می‌دهد: بشریت آیا و تحت چه شرایطی توانائی بالقوه برای شکل‌دادن به سرنوشت خود را دارد؟ آیا خودرهائی و حق تعیین سرنوشت برای همه، همواره بصورت یک رویائی انجام‌نا یافته باقی خواهد ماند؟ اگر علوم اجتماع‌سوی و پراتیک اجتماعی، ناتوان از اعمال کنترل بر تکامل اجتماعی در مقایسه با آنچه که علوم طبیعی در کنترل بر طبیعت بدست آورده‌اند است - آنگاه خطر این وجود دارد که پیشرفت‌های علوم طبیعی، بر چهره - ما منقح شود. در مباحثه‌ای دیرینه درباره توانائی خردسنگینی مرگ بار تقدیر - که سرانجام ستیزی است بین دانش و خرافه - "قوانین بازار" چیزی جز یک تقدیر کور نیست که در مغلیظی از "عقلانیت" جزئی پوشانده شده است. آیا بصیرت بشری نسبت به قوانین تکاملی خود، واقعا "میوه‌ای است که باید اورا از خوردن آن منع کرد؟